حیات آتیه

حاوی مقالات مذهبی، وطنی، و اساسی

جلد اول

تالیف محمد رضا (شیرازی) مترجم شرح حال

شیخ، تمدن قدیم ایران، بقای روح و .....

محل فروش: مطبع هزار (چسبیده بحمام بازار

مرغ) و کتابخانه احمدی شیراز

جلدی ۳ قران

شیراز ۱۳۰۲ شمسی





-(حیات آثیر)-

حاوی مقالات مذهبی، وطنی، و اساسی

جلد اوّل

تألیف محمد رضا (شیرازی) مترجم شرح حال شیخ، تمدّن قدیم ایران و بقای روح و .....

محل فروش: مطبع هزار (چسبیده بحمام بازار مرغ) و کتابخانهٔ احمدی شیراز

جلدی ۳ قران

شیراز ۱۳۰۲ شمسی





فهرست مندرجات

(جلد اول)

صفحه	عنوان



تتمه فهرست

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴	۷	مدبوره	مزبوره
۲۴	۱۳	صورتا	صورةً
۳۱	۱	دفعتا	دفعة
۶۲	۳	لأب	لعاب

از خوانندگان محترم استدعا اینکه قبل از مطالعهٔ کتاب اغلاط مشروحه فوق را که بواسطهٔ مشغلهٔ فوق‌العادهٔ کاتب و چاپخانه واقع گشته رفع فرمایند



بنام خداوند بخشنده مهربان

(دیباچه)

حمد و سپاس بی پایان خداوند عالم را که این کون با عظمت و نامتناهی را یکتا آفریننده است ، و منت بیکران مر او را شاید که پرتوی از دریاهای بخشش او انسان ناچیز را کامل می سازد و سایر جانوران را بنیه دیر و زود توانائی می بخشاید که در بهبودی و ارتقاء خود بکوشند — و درود بی اندازه پیام آوران را که زندگانی جسمانی خود را در راه ترقی و تعالی عالم انسانیت گذرانیده عالم را باقتضای وقت بتعلیمات روح بخش خود مفتخر می سازند و بوظیفهٔ انسانیت رهنما می گردند — و ستایش بی حد و حساب جانشینان برگزیدهٔ آنها را که بروز و ظهور تمدن عالم را سریع السیر می فرمایند —

و اما بعد بر مطالعه فرمایان پوشیده نماند که این بنده محمد رضا در سال گذشته که در اداره نفت اهواز دفتردار بودم و مشغولیاتم نسبت بسالهای گذشته کمتر می بود



دیباچه

مقالاتی چند نوشته و در ضمن هرچه از هر جا توانسته بدان امتزاج داده و ضمیمه نموده، بر حال وقت را مقتضی می‌بینم که همه را جمع آوری کرده به طبع برسانم و تقدیم عموم نمایم که هرگاه بسمع قبول درآید بدان عمل شده باشد. ولی استدعا اینکه درج کلمات فارسی و عبارات ساده و بی پیرایه را ایرادی وارد نیاورند زیرا به سلیقهٔ پسندیدهٔ غالب جوانان این زمان ما ها نژاد ایرانیان قدیم و بازماندگان زنده‌ترین ملت این کره باید با کمال جدیت بکوشیم که زبان خود را باز زنده کنیم، و از این گذشته وظیفهٔ کتاب نویس است که کلمات ساده و عبارات آسان بنویسد که عموم خوانندگان ملتفت شوند که چه نوشته است نه فقط عدهٔ محدودی ——— در خاتمه بدانید که (س) در آخر بعضی اشعار مندرجه علامت تخلص شیخ سعدی علیه الرحمه است، و (ق) علامت این است که مؤلف اسم یا تخلص گوینده را نمیدانسته.



حیات اثیر

یا

کوره راه نجات ایران پیر

حاوی مقالات علمی — مذهبی — وطنی — اساسی وغیره

تألیف وتحریر اقل الناس محمد رضا (شیرازی)

جلد اول

شیراز — ۱۳۰۲ شمسی مطابق ۱۳۴۲ قمری

اگه خواب آلوده واپس ماندهٔ از کاروان
سعی کن تا باز بینی همرهان خویش را (سعدی)



که پیدایش و تکوین کل موجودات کیفی است اتفاقی ولی اللهیون گویند
این ذرات عناصر با کمال بی حسی و بی شعوری چگونه توانست که به اختیار
خود و بدون هیچ آمری جمع گردد و ترکیبی باین مناسبی و بدین مفیدی
چنانکه موجودات آسمانی و کرات بی شمار را ملاحظه مینمائیم از حیز غیب
بعرصهٔ وجود آورد که کل عقلا و حکما از فهم آن عاجز گردند — عناصر
یا طبیعی که خود جانی ندارد چگونه میتواند که بدیگر ایسی جان بدهد — عناصری که
قوهٔ متخیله نداشته و ندارد بچه قوه انسان را که دارای قوهٔ متخیله و قوهٔ عقلیه
است آفریده — پس بر هر ذی شعوری واضح است که همیشه یک ذی روحی که
او را خدا میخوانیم بوده و هست — ششم دلیل همانا آثار صنع او است:
در هر جا که انتظام و ترتیبات بنای لازمهٔ دیده می شود بفوریت یقین حاصل
می کنیم که آن را شخصی عاقل تهیه نموده — مثلاً هرگاه در جزیرهٔ بیغوله و غیر
مسکونی وارد گردیم و در آن اشکال هندسیه دیده شود بدون تأمل با خود
خواهیم گفت که نوع انسان در آن جزیره بوده و یا از آنجا گذشته زیرا که
اشکال هندسیه اتفاقی ممکن نمی شود خصوصاً اگر ثبوت آن هم نوشته شده
باشد — و هرگاه در چنین جائی عمارت یا قصری هم با انواع و اقسام



ثبوت الوهیت

لوازمات انسانی بدون صاحب و پاسبانی مشاهده گردد آیا با خود نخو
یقیناً کسی یا کسها در آنجا می مانده اند؟ پس همچنین این عالم که اسباب آن
ما را تقریباً کامل دارد و کل لوازمات زندگانی انسان و حیوان را مهیا
البته یکنفر ذی مدرکی را خالق داشته

و هشتم دلیل بازجان مورداخ میفرماید هرگاه در بنای
عمارتی عالی با کمال دقت بنگریم خواهیم دید که هر سنگی از آن عمارت را از حیث
تراشیده و بوضعی کار گذاشته اند که باعث دوام و برای آتیه آن از هر
مفید باشد و پس از دقت در سیر آن البته تصدیق خواهیم داد که مهندسین
و بنا و کارکنان آن عمارت مهارت تامی در کار خود بروز داده اند — همچنین
کمیستری یا علوم و فنون متعلقه اشیاء بما می گوید که عالم وجود مرکب است
از ذراتی که هیچیک از آنها را جداگانه دیدن نتوانیم چون بواسطه خردی
منفرداً قابل دیدن نیستند — و این علم کمیستری نیز مدلل میدارد که
جذابیت ذرات مذبوره نسبت بیکدیگر محدود است ✕ و این مسئله
دلیل بر این است که بطور حتم یک ذی مدرکی این اساس محکم را بانی
باری چنانچه بگوئیم هیچ خالقی نبوده و مشیت الیس لابد

از این خواهیم بود که بگوئیم این عالم بنا باتفاق تکوّن یافته واین مطلب مثل این است که تصور نمائیم بهترین کتب علمی این عصر تمدّن بدون مصنّف ومؤلّفی نوشته شده است والبته چنین تصوری کسی نماید

وهشتم دلیل اینکه می بینیم نطفه بنا بقوّهٔ عاقله پدر ومادر بسته نمی شود - یا بعنوانی دیگر - واضح است که تکوّن جنین ونشو ونما وتولّد وغیره بقوّهٔ عاقله » وباختیار والدین صورت نمی بندد واین امر مهم را لابد ولامحال مؤسّسی عاقل در کار است که ما ابداً نمی بینیم ولی بدلیل عقل باید بدانیم که چنین مؤسّسی هست

ونهم دلیل این است که از قدیم الایّام الی حال همیشه عموم نوع بشر (مگر عدّهٔ محدودی) بوجود خالقی معتقد بوده وهستند - از جمله ارسطو که یکی از فلاسفهٔ معروف یونان بود واز ۳۸۵ - تا ۳۲۲

---

* بوسیلهٔ علم شیمی که همان کمستری است محقق گشته که ۲۱۶ رطل جیوهٔ سرخ شده Red oxide of mercury همیشه ۲۰۰ رطل جیوهٔ فلزی دارد وشانزده رطل اکسیژن - همچنین تقریباً کل اشیاء موجوده در موقع توجّه حرارت بآنها اکسیژن مرکّبت میشوند یعنی جذب اکسیژن میکنند وهر یک مقدار معیّنی اکسیژن به خود می گیرند

قبل از مسیح در این عالم زندگانی کرد میگوید اگرچه ذات مقدسش از نظر مخفی و ناپیداست لیکن آثار صنعش بهترین دلیل بر محقق الوجودی او بوده و هست

— و سر ایساک نیوتن Sir Isaac Newton

اول فیلسوف اروپا که از ۱۶۴۲ تا ۱۷۲۷ مسیحی در انگلستان زندگانی میکرد میگوید این اوضاع انتظام حرکات و سکنات آفتاب و سایر ستارگان چنانکه واضح گشته است استدلال می نماید که یک ذی روح بنهایت عاقلانه و باکمال اقتدار این اساس و بنا را وضع نموده —

و از اینجا هم که بگذریم تجربیات بما هامی گوید که هر عمل نیکی را اجری و هر فعل ناشایستی را مکافاتی در پی است و این استلزام را نیز محرکی بجز خلاق عالم نمی توانیم تصور نمود

جغرافی بما می نماید که حکمت الهیه در آفرینش کرات و ستارگان نیز پیدا و آشکار است :—

اغلب از این ستارگان بسیار کوچک که فقط در شب نمودار میگردند خورشید های درخشان و عظیم الجثه هستند و شاید هر یک از آنها کراتی

که همیشه بلا تفاوت خواهد بود و نیز آن جاذبه بشیئ معین نسبت با کثرت تغییر پذیر نیست

دارند که مانند این زمین و غیره که باطراف این خورشید میگردند بدور آنها در حرکت هستند چنانکه نظامی فرموده شنیدستم که هر کوکب جهانیست جداگانه زمین و آسمانیست، و خردی خورشیدهای مزبور بنظر ماها فقط محض این است که فاصلهٔ بین ماها و آنها بسیار طولانیست، دهم دلیل همچنین حیوانات موجودهٔ این کرهٔ ارض نیز دلالت بر وجود ذی روحی که اورا خدا نامیده ایم می کنند — مثلاً فیل را با آن کلهٔ بزرگ و سنگین ملاحظه نمائید که چهار حمال قوی البنیه نمی توانند چنین سری را از زمین بردارند ولی خداوند تبارک و تعالی ترتیبی در خلقت این حیوان مبذول فرموده که این حیوان دائم الاوقات سر را در جلو سینه در تحت فرمان نگه میدارد، هیچ میدانید که خداوند تبارک و تعالی چگونه این حیوان را قادر ساخته که همواره بدون هیچ زحمتی چنین بار گرانی را متحمل باشد؟ دو رشتهٔ پیچیده و کلفتی باین حیوان عنایت فرموده و با این دو رشته سر و کلهٔ سنگین اورا بگردن و شانه و بعد باستخوان پشت مضبوط کرده و حال آنکه نوع انسان از چنین مساعدتی محروم مانده، چرا؟ زیرا ماها سر و کلهٔ خود را بروی بدن می کشیم ولذا چنین رشتهٔ



میبینی محتاج نیستیم — آیا این ترتیب عاقلانه بخودی خود تهیه شده است؟

و برهان یازدهم اینکه ما با همه می بینیم که از تولد طفل قبلا

پستانهای مادر پر از شیر می گردد که تا موقع ورود بچه غذا حاضر باشد

زیرا طفلی که تازه متولد میگردد (غیر از چنین غذائی) چیز دیگر نمی تواند بخورد

و حتی تا دو سال و چند ماه چنانکه حکما فرموده اند برای طفل غذائی بهتر

از شیر مادر نیست — غم روزی مخور برهم مزن اوراق دفتر را. که پیش

از طفل ایزد پر کند پستان مادر را (؟) می توان گفت که این غذا نیز برای

انسان و حیوان بنا باتفاق تهیه میشود ؟

دلیل دوازدهم راجع به پرندگان کوچک / اینها در

پرواز صدها مرتبه باین شاخه های پرخار درختان برمیخورند و با

وجود ها همیشه چشمشان سالم و بجا ست — نه یا شاهین که پرنده ایست

بزرگ و شکاری و به بستر چشمی معروف از زمین حرکت نموده دو چشم

خود را بچشمه خورشید میدوزد و با کمال جرئت در مقابل دنیای آتش

پرواز می کند و چشمش را هیچ نقصانی نیست زیرا پرندگان کوچک و

این پرندهٔ معروف را بروی چشم جلدیست که آن را هم از گزند محافظ

می نماید و هم بدیدن اجازت میدهد — آیا این صنع محیر العقول را نیز صانعی نیست؟

ویک حکمت دیگر اینکه از قرار تصدیق اطبا غذای انسان وحیوان تا خائیده و نرم نگردد قابل تبدیل بخون نشود و لذا انسان واغلب جانوران را برای این کار دندان است ولی پرندگان کوچک را باشهای صغیر ولطیف که در آن مجالی برای دندان نیست خداوند عالم آسیائی در سینه قرار داده است که تقریباً هر چیز که از آن سخت تر نباشد نرم کرده برای تبدیل بخون مهیا می سازد — ساعت سازی ماهر میگویند میتواند ساعتی بسازد بحدی کوچک که آن را بتوانیم بجای نگین در انگشتری نصب نمائیم والبته هر کسی این مطلب را بشنود با کمال تعجب خواهد گفت که چرخهای چنین ساعتی را چه لطافت ونزاکتی خواهد بود با وحال آنکه هیچ جانور صغیری یا حیوان ذره بینی خلق نشده است که بیش از اینها آثار قدرت نمائی وتوانائی در بنای کالبد آن مبذول نرفته و تعبیه نیامده است — یک حیوان ذره بینی را گویند بیش از چهار هزار عصب و عضله در اعضا است وکلیه این اعصاب وعضلات همواره بوفق مراد

در تحت اوامر آن حیوان بسیار صغیر است - این کون عظیم پر از این گونه حیوانات عجیب الخلقه است که همیشه در آبها شنا ورند و در اغلب اشیاء موجوده زندگانی می کنند ولی محض لطافت و نزاکت تامّه دیده نمیشوند - از حشرات مزبوره گرفته تا حیوانات بزرگ همه دارای عادات و اطوار مخصوصه و محل و مکانی معیّن هستند و فی الجمله مدرکی هم دارند - مثلاً سگ آبی بموقع بنای حوضکی یا مجمع آبی بخود اوّلاً یک سدّهٔ کوچک در کنار رود یا جوئی می بندد و بعد ببالای جو رفته چند پارچه چوب بروی آب می اندازد و می آورد تا جائیکه سدّهٔ فوق الذکر جلو آن را میگیرد - این حیوان چوب را از بالای رود می آورد و نه از پائین چون میداند که برخلاف جریان آب حرکت کردن نمیتواند خصوصاً وقتی که چیزی هم همراه داشته باشد - و بموقع بنای سدّهٔ دیگر چون جریان آب را شدید می بیند آن بنا را مستقیماً در مقابل جریان آب بنا نمی کند بلکه مورّب میگذارد که فشار آب روان بنای آن را نقصانی نرساند -

و همچنین زنبور عسل خانهٔ خود را مشبّک می سازد چراکه میداند چنین بنائی محکمتر است از بنائی غیر مشبّک و نیز می فهمد که اگر غیر از این باشد



عمل آن پرستش بی فایده میگردد

نقاش و جواین همه صورت که بیاراست تا نقش پنی و مصور پرستی (۶)

این بود مختصری راجع بوجود خالق عالم

مذهب و عقاید دینیه

مذهب عبارت است از قوانین و احکامی چند از جانب خدای تعالی و وضع آن برای رفاهیت و آسایش کل بندگان و مخلوقات خداست و این احکام و قوانین مذکوره معمولا همیشه توسط یکی از ابناء بشر که بر سایرین برتری داشته اند تبلیغ و ترویج گشته و پس از چند قرنی چون بدعات و اختلافات و اشکالاتی راجع باجرای احکام و قوانین فوق متراکم شود یک نفر دیگر انتخاب شده تصرفات نامشروعه و هرگونه موهوماتی که به تدریج جعل شده باشد مرتفع می سازد تا مجددا بندگان خدای با کمال رؤفت و آسودگی زندگانی نمایند

باری مذهب نعمتی است بگران و آن را که عقاید مذهبی نباشد زندگانی بی اساس و تلخ و دائم الاوقات پژمرده خاطر است چنانکه گوئی روحش بیمار میباشد. اغلب طبیعیون را عقیده این است که پس از مرگ وجودشان بکلی نابود میشود و فرقهٔ جهال این قوم بحدی ضعیف

الاعتقادند که اعمال ناپسندیدهٔ خود را مستلزم عذاب و عقابی نمیدانند
ولذا بعضی از آنها که بیوجدان هم واقع می شوند مرتکب اعمال شنیعه میگردند
واز فسق و فجور و مردم آزاری باک ندارند زیرا به عقیدهٔ ایشان مکافاتی در
پی نیست و هر که هرچه کرد کرد و گذشت، ولی این عقیدهٔ بسیار پستی است

خلاصه، مذهب و پیروی آن بر همه کس واجب و لازم
است و از آنجائیکه برای کل موجودات منظوره و معقوله حدودی مفروض است
عقاید مذهبی هم باید کم و بیش دارای حدودی و در تحت انضباطی باشد.

مذهب حقه که شرح مختصری از آن فوقاً مذکور گشت همیشه با علوم و فنون
مکمله و با ادله و براهین عقلیه مطابقت نموده و خواهد نمود و هرگاه غیر از این باشد
معلوم است که آن بواسطهٔ تراکم موهومات و بدایع نامشروعه بتدریج متلاشی
گشته و اصلاحاتی لازم دارد.

مطالب فوق که دانسته شد این مسئله را هم ملتفت باشیم
که مذهب اساساً یکی است و فرقی بین سنوخ احکام و تبلیغات پیغمبران
نیست و اینکه می بینیم که بصورت ظاهر بین تعلیمات هر یک از پیغمبران نسبت
بدیگران تفاوتی مشاهده میگردد بنا با اقتضای دقت بوده، باری



در این جا بعضی نکات مذهبی که امروزه باعث سهولت کار و رفاهیت اهل عالم است خاطرنشان می گردد . - مزیت و تفوق تعلیمات مذهب حقه اینست که اصل علویت انسانیه را که مقصود از احساسات وجدانیه و ادراکات عقلیه و اکتشافات فنیه و امثالهاست تدریس نماید و نه آنکه خدای نخواسته باعث نشر جهالت و کدورت گردد - و وظیفه ما همه این است که جهد نموده اتش اساس ترتیبات و تعلیمات مذهبی را ملتفت گردیم و با چشم باز (و نه بنا به تقلید) محسنات تعلیمات هر پیغمبری را تحسین نموده برای خود سرمشق قرار دهیم و نه اینکه بنا بر تعصب عقاید صحیحه همه آنها را غلط بشماریم و یا فقط عقاید یکی از آنها را که جزء ترکه بما ها رسیده است گرفته ما بقی را بنا بعدم آشنائی بکلی رها کنیم - و در انتخاب محسنات عقاید مذهبی باید نکاتی را برای خود سرمشق قرار دهیم که خالی از نزاع و آزار عمومی باشد -

هرگاه عقاید مذهبی باعث نفاق و خصومت بین طوائف و اقوام مختلفه گردد یقین است نداشتن آن بهتر است - و چنانکه تاریخ عالم نشان میدهد پیروان چنین عقایدی یا تعلیماتی پایدار نمانند بلکه دیر و زود منقرض گردند -

تقریباً دو هزار و پانصد سال قبل از این یکی از سلاطین بابل -
مجسمهٔ از طلا ساخته عموم رعایای بیچاره را بپرستش آن محکوم نمود و هر آنکه
امرش را اطاعت نکرد در آتش سوزانش بسوخت این بود که آن ملت
قدیم و آن سلطنت عظیم مضمحل گشت که حال نام و نشانی از آن نیست -
قریب هزار و نهصد سال و اندی گذشته اقلیم یونان از سایر اقالیم عالم
بزرگتر و استقلالش محکمتر بود و سلاطین آن امر نمودند که عموم رعایا آنها را
پرستش نمایند و در چنین قضیهٔ هزاران مردمان بی گناه را بخاک هلاک افکندند
که چرا آنها را پرستش نمی کردند - این شد که آن قدرت و اقتدار اقلیم
با عظمت یونان هم بآخر رسید و چنان ضعیف شد که حال می بینیم فقط
اسمی از آن باقیست و دیگر هیچ ندارد و هیچ نتواند - و همچنین در مملکت
چین هم همیشه نزاع مذهبی متداول بوده که حتی بتازگی هم هزاران مردمان
بی گناه را کشتند که چرا مسیحی شده اید و لذا چنین است احوال چین که با وجود
قریب چهار صد ملیون نفوس همیشه خوار و ذلیل است و دیگر چیزی باضمحلالش
باقی نمانده و عنقریب است که این کشور بدین عظمت هم منقرض گردد...
و نیز در هندوستان - در این مملکت وسیع و پرجمعیت و باثروت



هم همواره سلاطین اسلامی با سلاطین هنود نزاع مذهبی داشته تا آنکه آخر الامر کار را بجائی رسانیدند که چنین اقلیمی بدان تمول هنگفت و وفور نعمت که عروس ممالک عالمش می گفتند با تجاوز از سیصد ملیون نفوس بچنگ عدهٔ قلیلی از اجنبیان افتاد که تا بحال هم در این درد جان فرسا و بی درمان اسیر است.

مختصر مقصود از این طول کلام آن است

که مذهب باید آزاد باشد تا همه آزادانه تجسس نمایند و بهترین تعلیمات دینیه را بدست آرند چنانکه حال این ترتیب در ممالک متمدنهٔ عالم حکم فرماست - و این مطلب را نیز مطلع باشیم که هر کس فقط در حضور خداوند مسئول عقاید مذهبی خود هست و نه در نزد هر آخوند و ملائی....

مذهب اجباری همیشه باعث گشته که پیروان بدبخت آن مانند گله گوسفندی سر بزیر افکنده بهر طرف که چوب شبان بی انصاف مایل باشد روان گردند ولی عیب در اینجاست که چوپان اغلب برای بهبودی و فربه شدن گوسفندان خود می کوشد و بهر جا که علف زار و آب پاکی مدانند گله خود را میبرد و این آقایان پیشوایان مذهبی و معلمان اخلاقی ما همیشه فقط برای فایده شخصی



کار می کنند و ترقی خود را در جهالت و بدبختی میدانند — ملی

مذهب اجباری حتی تربیت شدگان را نیز بقعر چاه ضلالت می کشد

چه اگر تربیت شدگانند لیکن از بیم بی تربیتان بنفس کشیدن نتوانند

و بعضی اوقات هم مجبور می شوند که برخلاف وجدان خود اقدام نمایند

و زبان می گشایند —

در خاتمه هنگامی که مبلغین بتعلیمات مسیح علیهم السلام

بکنعان یا پلستین آمدند که اهالی آنجا را تبلیغ نمایند حکام یهود

مستعد گشتند که آنها را بقتل رسانند ولی در ضمن حکیمی دانا و خبیر از همان

طایفهٔ یهود فرمود که آنها را زجر ننمائید و مانع نشوید که اگر تعلیمات

آنها جعلی باشد کوشش آنها برخلاف میل و رای خداوند عالم بی‌نتیجه

خواهد بود و چنانچه بعکس این باشد جهد حکام بجائی نرسد زیرا

احکام الهی را موقوف نمودن غیر ممکن بوده و هست

مزاوجت و ترتیبات آن

خداوند تبارک و تعالی انسان را جفت خلق نموده

که باهم تزویج کنند و در کل امور یکدیگر را یاری دهند و سش در خیق نمو



همراز دم ساز باشند و این مسئله دخالت تامی در زندگانی جسمانی
و روحانی دارد — وجودش بنهایت قابل توجه است — طبیعت مهربان
یا کارخانهٔ قدرت باحسان ترتیبات را بقسمی بنا نهاده که هر مردی بزنی
و هر زنی بمردی من حیث المجموع محتاج است و این تحقیق پیوسته است
که عالم تجرد حیات انسان را بنهایت دشوار و سخت می نماید — شخصیکه
منفردانه و تنها زندگانی می کنند همیشه ضعیف البنیه و دل مرده هستند
و عمر طولانی نخواهند داشت در حال آنکه مردان و زنان تزویج یافته چنانکه
از احصائیات و از تجربیات معلوم گشته است و از قراری که فضلا و
اطبا گویند همواره قوی البنیه و دل زنده می باشند و لهذا بیشتر
در این دار جسمانی می مانند —

ولی با وجود ما مطلع باشیم که مزاوجت نا موافق
و غیر مناسب بدتر از عالم تجرد است . در بعضی ممالک هنوز حتی عالم
دختران بیچاره را به سن نه سالگی و پسران را از پانزده سالگی با یکدیگر
عقد نکاح می بندند و بسا واقع که دختری ده دوازده ساله را
میدهند به مردی مسن و قد خمیده که نان خوردن نتواند یا عجوزه را

بهوای جوانی ۲۵ ساله عقد می بندند و نیز غالب واقع گشته که
دختری کریه المنظر را با کمال کثافت مآبی و بی تربیتی داده اند بجوانی آراسته
و تربیت شده — هیچ می دانید چه زندگانی منحوس و پر مرارتی
نصیب این گونه مردان و زنان بی چاره می گردد ؟ هیچیک از آنها
همدیگر را نمیخواهند و مجبور هم هستند که یکدیگر را انیس و مونس دائمی
باشند آیا هیچ عالم برزخی بدتر از این متصور میگردد ؟ جانا بهشت
صحبت یاران همدم است   دیدار یار نامتناسب جهنم است   راحت بروزگار
نباشد با نفاق   در بهشت در مجالست یار همدم است (س)

آری دختران و پسران ده دوازده ساله و
پانزده شانزده ساله باید هنوز بمدرسه رفته تحصیلات خود را
امتداد دهند و نه اینکه خلاف قانون حفظ الصحه و ضد آسایش خود
و کسان خود و با کمال بی تجربگی بخیال عیش و عروسی افتند —
موقع عروسی دختر از ۱۵ سالگی تا ۱۸ ... است و وقت دامادی
از سن ۲۵ تا سی ... سالگی است و نه زودتر چنانکه در هندوستان
و در سایر ممالک نیم وحشی که خوانندگان محترم خود میدانند عمل میکنند.



و در مورد این که دختران جوان را بمردان
مسن و بعضی اوقات عجوزه ها را بمردان جوان عقد نکاح می بندند
— این ترتیب نیز مضرتش فوق العاده می باشد و بکلی خلاف
عقل و مخالف حفظ الصحه زیرا چنانکه فیلسوف معروفی میفرماید همین قسم
که بعضی امراض از یکی به دیگری سرایت می کند ضعف هم بواسطه موانست
و معاشرت از شخصی به شخصی دیگر انتقال می یابد — و علت این که
از این قبیل اشکالات ما ها را متوجه می گردد بیشتر این که ما ها بعضی
مادر و خواهری نداریم که در خانه ها رفته عیالی مناسب حال بدست
آرند و دیگران هم که واسطه زنانه داریم بخیال زنی انتخاب می نمایند
که بنا بمناسبتی بنظر آنها که خود اغلب بی سواد و بی کمالند جلوه نموده
ولی در چشم خریدار یا انتخاب کننده حقیقی که مجبوراً ندیده انتخاب میکند
بکلی نامقبول و نامناسب باشد — و داماد بیچاره هم بخیال اینکه اجازه
نظری بعروس آینده خود ندارد چنین خواهشی نمی کند — و حال آنکه این
اشتباه عظیمی است در اول عمر از ما ها سر میزند — ما ها همه در چنین
موردی میتوانیم صیغه محرمیت جاری نموده صورت و هیکل عیال خود را



ازدواج

قبل از نکاح ببینیم و با او صحبتها بداریم و بعد از چند روز یا چند هفته
پس از تأمل زیاد در رشته رشته اسباب عیش را مهیا سازیم — ما غالباً
هرگاه بخواهیم یک ذرع پارچه ابتیاع نمائیم تا قماش و عرض آن را
نه بینیم و نه پسندیم دو قران بهای آن نمیدهیم و با واقع که برای
پنج قران معامله از بازاری ببازاری میرویم و باز چون آن قسم متاع
که می خواهیم نمییابیم دست خالی بمنزل مراجعت می کنیم — ولی بدبختانه
در موقع تأهل که اهمیت آن شاید بیش از سایر کارهای این حیات
جسمانی است چنان طوق عبودیت تقلید جاهلانه را بگردن حماقت گرفته
که ناگهان دخل چندین ساله پدر و خود را که هر یک قران آن بخون جگر
حاصل گشته و بر سر هر تومانش بحیل وجدان و شرافت خود را فروخته
ایم (چنانکه غالب کسبه ایرانی و هندی رفتار می کنند) میدهیم و دختر
را که از سابقه حالات او بکلی بی اطلاع هستیم و گاهی سایه او را هم
ندیده‌ایم بخانه می آوریم —

آخر این چه بدبختی است که هنوز رفع نگشته و آن را
علاج ناپذیر تصور نموده ایم؟ چه عملی قبیح و ناشایسته تر از اینکه دختر را



که مطلقاً ندیده واز اخلاق واطوارش هیچ‌چه آگاه نیستیم انیس و
مونس دائمی خود قرار دهیم ؟ هیچ میدانید چه خطای عظیمی وچه
حرکت نامعقولی را مرتکب گشته ترغیب هم می‌نمائیم وچه میراث بسیار
منحوسی برای بازماندگان وآیندگان بدبخت خود باقی می‌گذاریم ؟
وهیچ میدانید که بعد از تحمیل مخارج فوق الطاقه اگر آن انیس ومونس
ندیده منتجهٔ ما بوفق مراد نباشد چه عالم پر برزخی طی خواهیم نمود ـ؟
اگر اتفاقاً اطوار وخصائل او پسندیده باشد که نعمت غیر مترقبه ایست
ـ ولی اینها در اتفاق افتد وبران حکم نتوان کرد ـ وچنانچه از قراریکه
بیشتر واقع میشود خلاف این باشد قضاو بلا ایست بی علاج ـــ
زنی راکه جهل است ونا راستی قضا بر سر خود نه زن خواستی
الی آخر (س)

باری چنانکه مذکور گشت بدانید که ما می‌توانیم صیغهٔ
محرمیت خوانده دختری راکه میخواهیم بزنی قبول نمائیم صورتاً ببینیم
وپس زن صادقه راکه باسلیقه وباذوق هم باشد چند مرتبه بمنزل او
بفرستیم تا از صورت حال واعضا وکل خصائل او مطلع گشته وشرایطی

مخابره نماید و بعد اگر طرفین راضی شدیم مزاوجت را تهیه به بینیم والاحال تجرد با تمام بلایا و مضرات بهتر از ازدواجی است که امروز در ایران و فقط در ایران بین ما ها مسلمانان معمول است -

در خاتمه مولوی رومی فرماید

جفت باید جفت باید هم صفت تا بر اید کارها با مصلحت
جفت باید بر مثال همدیگر در دو جفت کفش و موزه در نگر
گر یکی جفت از دو تنگ آید بپا هر دو جفتش کار ناید مر ترا
جفت از یک خرد و آن دیگر بزرگ جفت شیر شیه دیدی هیچ گرگ
راست ناید بر شتر جفت جوال آن یکی خالی و آن یک مال مال

ویرانی رسومات جاهلانه

در ممالک متوحشه عالم هنوز میگویند ماها همه باید مانند آباد واجداد خود زندگانی کنیم وحتی در این قرن تمدن تقریباً در کل امور همان خرافات ابلهانه دوره جاهلیت اجداد و اقوام خود را کار می بندند و تقلید می نمایند - لی در بعضی جاهای دیگر خوش بختانه بعضی از این خرافات را بمرور ایام فراموش کرده اند - مثلاً در بسیاری از ممالک ماها تا صد سال پیش و در بعضی حتی تا پنجاه سال قبل از این

خط آهن کشیده نشده بود والبته اتل[۱] وگاری وکالسکه اسبی هم نبود که وسائل تفریح و حمل و نقل اشیاء و مسافرت اهالی باشد - و در آن اوان اجداد ما با همه لباسهائی می پوشیدند و بقسمی حرکت می نمودند که هرگاه در این دوره با همان ترتیبات کسی را به بینیم بتحمیل دیوانه اش می خوانیم دیوانه هم هست اما حال ماها در این گونه موارد اجداد و کسان گذشته خود را تقلید نمی کنیم * لکن متاسفانه در بعضی موارد دیگر هنوز می گوئیم این رسم آبا و اجدادی ماهاست و این عادت قومی است که از دست نباید بدهیم - و غافل از اینکه این خطای عظیمی است بعضی ها بخود می بالیم و مغروریم که تا بسن هفتاد و هشتاد سالگی و تا لب گور اخلاق و عادات و لباس آبا و اجدادی خود را از دست نداده ایم - و ملامت می کنیم کسانی را که عادات و اطوار آنها جدیده و معقوله میباشد - بیچاره ها گمان می کنیم عالم باید همیشه بحالت خود باقی باشد و ترقی تدریجی خود را معتقد نیستیم و نمی خواهیم !

---

(۱) کلمه موضوعه برای اتومبیل Automobile یا موترکار Motorcar

* و در بعضی امور تسلط و برتری جسته ایم



پیشینیان ما ها اغلب بی سواد و پدران ما ها بتحمیل غالباً دزد و قمار باز بوده‌اند ؟
پس ما ها هم باید بی سواد و دزد و قمار باز باشیم ؟ آنها بر سر مطالب جزئیه
بسا واقع که باهم بکمال وحشت و درندگی بر سر یکدیگر تاخته پدر فرزند را و برادر
برادر را می کشت و دارائی یکدیگر را می بردند - پس ما ها هم باید مثل آنها
رفتار نمائیم ؟ تقریباً دو هزار سال قبل از این انگلیسها بعضی برهنه
می گشتند و جمعی دیگر برگ درخت و یا پوست حیوان را وصله بخود می پوشیدند
و بدن خود را با هر چه می توانستند نقش میکردند و کارشان فقط شکار
بود و بس و شبها با درندگان در جنگلها می ماندند چون خانه و آشیانه جز
آن نداشتند . ولی حال خوبست چشم باز کرده فرزندان آنها را ببینیم !
- آنها روز بروز ترقی کردند تا آنکه بدین حالت که مشاهده می کنیم رسیدند
و ما ها روز بروز همین موهومات را گرفته در ترقی و تعالی از یکدیگر سبقت
نجستیم بلکه در عقب رفتن یکدیگر را متابعت و پیروی نمودیم و فقط بنا بتقلید
رفتار نمودیم تا اینکه حال بدین درجه پست هستیم - در این مورد
شیخ سعدی علیه الرحمه می فرماید حلم شتر چنانکه معلوم است اگر طفلی
مهارش گیرد و صد فرسنگ ببرد گردن نپیچد اما اگر راه هولناک



پیش آید که موجب هلاک باشد وطفل بنادانی آنجا خواهد زمام از کفش در گسلاند و دیگر متابعت نکند - در این خصوص این مختصر گفتار حضرت شیخ بهترین دستوریست برای ماها اما افسوس ازاین جاست که ماها غالباً بقدر رشته هم نمی فهمیم و هرگاه دیگران بخواهند ماها را هم بنجلابی هم میندازند باز بسر قبول پیش است -

یکنفر فرنگی گوید این طبیعت و خو که هر کس باید پیرو و مقلد قوانین مرسومه باشد فقط حیوانات را باید و انسان ذی مدرک را نشاید زیرا حیوانیکه خوب را از بد تمیز نمیدهد البته به تقلید عادات و خصائل مرسومه مجبور است ولی از آنطرف انسان دانشمند و فرزانه راست که عقل خداداد را بکار انداخته چنان رفتار نماید که عموم عقلا و حکما بپسندند و در حضور وجدان خود هم خجل نباشد چرا که فطانت و قوهٔ عقلیه را عمده فایده همین است که خوب را از بد وراه را از چاه بشناسد و در کل امور همیشه آن را اختیار نماید که بمیزان عقل بهتر بگنجد و بهبودی در آن باشد - بلی مردمان وحشی فقط به مرسومات قدیمی و پوسیده متوسلند و هرآنچه بین آنها مرسوم است و بآن معتادند آن را خوب میدانند



و پس تصوّر می کنند که دیگران همه براه باطل رفته و میروند — گویند هرگاه سایرین هم بخواهند براه راست باشند باید مانند ما عمل نمایند و بعادات قدیمه پی نبرند — و گویند در هر شهری باید چنان باشیم که اهالی آنجا هستند بدین معنی که در هر کار باید همیشه دیگران را که باطراف ما هستند تقلید نمائیم — و این مطلب را توضیح این است که انسان باید از کسانیکه باطراف او هستند برتری بجوید — اما باید دانست که هرگاه چنین بود تا بحال این عالم ابداً ترقّی نکرده بود و ما همه مانند مردمان قدیم عاری از عقل در جهل مرکّب باقی بودیم و یا بعبارتی دیگر ما همه مانند یکدیگر در تیهٔ جهالت و وادی گمراهی خوابیده بودیم —

آری جای هیچ شک و شبهه نیست که در هر قرنی ارتقاء عالم انسانی بواسطهٔ وجود اشخاصی بوده که همواره جد نموده در یکی ده از اقوام و طایفهٔ خود گوی سبقت ربوده اند —

و این واضح است که هرگاه به بینیم بچهٔ همیشه رفقای خود را تقلید می کند او را منع می کنیم خصوصاً اگر اعمال ناپسند آنها را پیروی نماید



وحال آنکه متاسفانه هنوز دیده می شود که مردان سالخورده غالباً بچاه
تقلید نامعقول غوطه ورند وماها ساکت مانده تماشا میکنیم -

کسیکه همیشه ودرهر مورد مانند خوشیاوندان کیانیکه
باطراف اوجمعند رفتار می کنند همانا بان کشتی سکان شکسته ایست
که بمیل باد وبقوهٔ امواج بحر بدون مقصودی متحرک می باشد ویا مانند
گیاه خودروئی که بروی آب افتاده بهرجانب که باد وموج مایل است
آن را می برد - واین قسم زندگانی فی الواقع بی فایده است و
خلاف وظیفهٔ انسانی

بلی هرکس می تواند که سکان حیات خود را در دست
گرفته رو بهر طرف که بهتر وسالمتر است پیش برود وهیچ لازم نیست
(بلکه مضر هم هست) که هرچه دیگران می کنند ماها هم کورکورانه تقلید
نمائیم — مگر درصورت لزوم دربعضی امور جزئیه وغیرمهمه. ودرموارد
دیگر باید ماها همگی ساعی باشیم که مرسومات را کنار انداخته فقط بعقل وعلم
خود ودیگران تکیه کنیم وقول حکما را کار بندیم وهمین قاعده را تعمیم نمائیم
تا مگر بدین وسیله بتوانیم خرافات موروثی دورهٔ جهالت را بتدریج



یا دفعتاً منسوخ گردانیم، و نه اینکه خدای نخواسته بملاحظاتی که همیشه باعث قهقرائی (۱) بوده خود تابع آن باشیم

فی الجمله هرگاه کسی خود را تابع قانون و اساسی ناصواب بداند نه فقط وجدان خود را مخالفت ورزیده که فعل ناشایستی را نیز ترغیب کرده - وچنانچه غیر از این باشد نه تنها وجدان خود را قانع ساخته که عمل صوابی را هم مروّج گشته

در خاتمه پیداست که این حیات جسمانی ما ها همه مطلقاً بی اعتبار و موقتی است و پس از مرگ مجبور خواهیم بود که صورتی از افکار و گفتار و کردار خود بمحکمه و عدلیّه کبری تقدیم نمائیم و در آن جا اوّل سئوالی را که باید جواب بگوئیم این است که آیا در حیات خاکی خود براه راست رفته ایم یا نه، و هرگز مسئول نخواهیم بود که چرا بموجب مرسومات و عادات قومی رفتار نموده ایم یا خیر —

حضرت شیخ در این مورد خوب مناسب فرموده :-

چاهست و راه و دیدهٔ بینا و آفتاب   تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

---

(۱) واپس ماندگی



ورزش بدنی و فوائد آن

ورزش بدنی نیز مثل سایر کارها اقسام مختلفه دارد و مفیدتر از همه اسب سواری است زیرا جنبش و تقلائی که در این موقع حاصل می‌شود تمام ترکیب اندرونی انسان را تکان داده شست وشو می‌نماید و برای انجام وظائف مرجوعه چابک‌تر می‌سازد ولی متأسفانه این ورزش گران تمام میشود و فقط آقایانیکه به نگهداشتن این حیوان مجبور هستند و اشخاص متموّل می‌توانند اسب سواری را ورزش خود قرار دهند — و در مورد سایرین که مخارج اسب را از عهده بر نمی‌آیند بهتر اینکه اوّل ورزش=

=طبیعی را که عبارت از راه رفتن و گردش یا تفرج نمودن است از دست ندهند + این [illegible]=

=طبیعی هیچ مخارجی ندارد و هیچ زحمتی را ملتزم نیست و مع کلّ هذا فوائد کلّی هم دارد، امّا بدانید که اقسام مختلفهٔ ورزش را قوّهٔ متخیّله تأثرات عظیمه می‌بخشد و لهذا هر ورزشی که در خیال شخص فایده‌اش مجسّم نگردد در معنی هم بی‌فایده بماند: یعنی هرگاه سواری و گردش و بعبارهٔ اخری اقسام مختلفهٔ ورزش بدنی که کارهای یدی نیز جزء آنست بخیال ورزش صورت نه بندد چنانکه شاید و باید



مفید نمی افتد

بلی چنانچه بخواهیم راه رفتن ما علاوه بر انجام دادن کار و خیابان فایده بدنی هم ببخشد باید در موقع اشتغال بآن پاهای خود را با قوت و اعتدال بهره‌مندی برداریم و با فشاری هرچه تمام تر بزمین برگردانیم و باید بدانیم که راه رفتن فی الحقیقه ورزش بدنی است و آناً فاناً عضلات و اعصاب ما را تقویت میدهد و بازوها و ساقهای پا را سخت و قوی تر میسازد و الا شکار چیان معمولاً بیش از سایرین تاخت و تاز دارند و سینه اشان پست و لکن اشخاص غالباً در تک و دو هستند و همچنین شکاریان نیز بیش از دیگران راه میروند ولی جای انکار نیست که همهٔ اینها همیشه مانند دیگران که گاهی در کار ورزش بدنی نیستند میباشند — چرا؟ زیرا بخیال ورزش نبوده و نیستند —

وبرای حصول فواید ورزش لازم است که غذای خود را بموجب قانون حفظ الصحه تهیه و تناول نمائیم والا ورزش چندان فایده نخواهد بخشید زیرا از یکطرف عمارتی را معمور کردن و از طرفی دیگر آب در شالودهٔ آن انداختن بیفایده است — مثلاً شخصی ها را می بینیم که ورزش کارند و بخیال ورزش هم هستند ولی غذا و آب و لباس و منزل آنها

کثیف و چرکین است — عصرها در صحراها میگردند و تفرج مینمایند و هوای لطیف تنفس میکنند ولی شبها دود چراغ نفت فرو میبرند و درهای اطاق کوچکی را بسته چهار پنج نفر در یک رختخواب چرکین میخوابند و لحاف بر سر کشیده هوای کثیف و متعفن دهان یکدیگر را تنفس مینمایند — این گونه ورزش و گردش چه فایده دارد؟ (۱)

و درباره کسانیکه بملاحظهٔ شغل و گرفتاریهای نامعهود و غیر معمول مجال اسب سواری و یا راه رفتن ندارند و شغل آنها هم مزاجاً و طبیعتهً عضلات آنها را کفایانه بحرکت نمی اندازد — براینگونه اشخاص متحتم و واجب است که اقلاً روزی یکساعت وقت خود را در ورزش خانگی صرف نمایند بدین معنی که ملزومات ورزش از قبیل میل و دمبل (مشتهٔ مخصوصی است برای ورزش بازو و نفس) وغیره فراهم آورده در خانه مشغول ورزش گردند و هر چه میتوانند بروی دو دست شنا بروند و جهد نمایند که روز بروز بیشتر زور آزمائی داشته باشند — لیکن این مطلب را باید

---

(۱) مقالهٔ حفظ الصحه ملاحظه شود



دانست که ورزش خانگی باید در مقابل آئینه بزرگ (بدن نما) بعمل آید تا بغل و بازو و سایر اعضای ورزش کننده خود را ببینیم و همواره تصور نمائیم که تمام عضلات و اعضای ما رو به نمو است زیرا هرگاه غیر از این باشد فایده آن بنهایت کم خواهد بود چه که همیشه در هر کار زعم و خیال مؤثر بوده و هست .

در خاتمه نکات ذیل را که نیز لازم و ملزوم اصول ورزش است بطور اختصار میگذاریم : یکی از مهمات ورزش این است که انسان مطابق قانون حفظ الصحه در سردسیر هفته دو مرتبه و در گرمسیر کیف (تابستان) همه روزه با کیسه (۱) و صابون استحمام نماید و همیشه لباس

---

(۱) فایده کیسه اینکه هم گوشت مرده بدن را (که آنرا چرک بدن میدانیم و تصور میکنیم از خارج میآید) دور میکند و سوراخهای کوچک پوست را برای تنفس باز نگه میدارد و هم خود یک ورزش جلدی میباشد که فایده بسیار دارد . (۲) مدت خواب اطفال را هشت الی نه ساعت و انسان هفده ساله تا چهل ساله را بین هفت و هشت معین کرده اند و این نکته را هم باید دانست که هر چه بنیه بیشتر باشد خواب طولانی تر شود .



خود را پاک و نظیف دارد و مخصوصاً در هوای گرم لباس سفید بپوشد که چرک آن زودتر باعث شست و شو گردد و غذای مقوّی و مکفی در اوقات معیّنه بخورد و حتّی الامکان خیالات بیفایده و غصه بخود راه ندهد و بهرچه قایل نیست در صورتیکه فایده مادّی یا معنوی در آن نباشد تن در ندهد و مشروب الکلی ننوشد مگر بصوابدید طبیب حاذقی و فقط برای معالجه و بشهوت رانی خود را معتاد ننماید و بی خوابی نکشد (۲) و در امور معاش و غیره بقسمی رفتار نماید که بمرض فقر و فاقه مبتلا نگردد.

(۲) بطور غیر منظم نخوابد

وجوب پیشه وری و فایده رنجبری

کار و اشتغال را فایده هاست که شرح آن بنهایت مطوّل آید ولی مختصری از آن اینست که ذیلاً مذکور میگردد:

اوّل فایدهٔ در کار بودن و مشغول شدن این که اشخاص متوظف بشغل معیّن گاهی خیالات واهیه و غصه های بیفایده که باعث هزاران گونه نیازمندی و بینوائی میشود بخود راه نمیدهند — ولی از آنطرف کسانیکه



اغلب اوقات بیکار و تنبل هستند نه فقط اوقات عزیز خود را بطالت میگذرانند که غالباً دیگران را نیز باعث صداع و زحمت فوق العاده میگردند — و دیگر مردمانیکه کار و شغلی یدی دارند بحمل کمتر بورزش بدنی محتاج میگردند مشروط باینکه پیشهٔ آنها ورزش مکفی ببدن بدهد و در صورتیکه انسان همواره بخیال ورزش کار کند چونکه خیال بنهایت مؤثر است.

و دوم فایدهٔ اشتغال این است که مردمان زحمت کش و کار کرده در هر کار که اقدام نمایند کامیاب میگردند بملاحظهٔ اینکه مشکلی نیست که ثبات قدم و تحمل آنرا مغلوب نسازد (کار ها را جمله اقدامات و همت میکند — (؟)) این دو خصلت را کسانی دارا هستند که بر بخیری عادت کرده اند — و یکی دیگر از محسنات اشتغال و عادت بآن هم این که اینگونه مردمان که بکد یمین و عرق جبین نان میخورند گاهی مدیون نمیگردند و هیچوقت بهیچوجه زیر بار منت و یا بار ظلم نمیروند بلکه همیشه در کمال خوشی و خرمی زندگانی خود را میگذرانند — اگرچه بعضی بخیال اینکه شادکامی و برومندی مربوط بداشتن تمول و مکنت است ولی این خبط است و اشتباه عظیمی — زیرا در حقیقت وجود فرحناکی و خوشوقتی بسته باقتضائ

حفظ الصحه بخوبی خوشدلی میباشد و ارتباطی تام بخوش خلقی طبیعی یا جبلی دارد – چنانکه گویند وقتی پادشاهی مریض شد و پس از مدت زمانی معالجه نشدن آخر الامر طبیبی حاذق گفت اگر سلطان پیراهن بی غمی بپوشد مرضش رفع میشود – این بگفت و برفت و سلطان بخیال اینکه طبیب گفته اگر سلطان پیراهن شخص بیغمی را بپوشد بهبودی حاصل میکند امر فرمود تا همه جا بگردند و یکنفر را بدان حالت که تصور نموده بود بدست آورده جامه از تن بکنند و باو بپوشانند – این بود که غلامان کوشیدند و همه جا رفتند و آخر الامر یکی را چنانکه میخواستند یافتند ولی مضحک اینکه وقتی او را دیدند شب تار بود و هیکل او را نمیدیدند – او را ندیده بحضور سلطان بردند و در آنجا در روشنی چراغ باو نگریستن گرفتند دیدند بیچاره از شدت فقر جامه در بر نداشت که آنرا بپادشاه بپوشانند یا نپوشانند

و یک فایدهٔ دیگر اینکه مردمان زحمت کش خصوصاً اشخاصیکه شغل بدنی دارند که کار آنها سبب ورزش و حرکت عضلات آنهاست همواره طعامشان لذیذ میباشد یعنی هرچه بخورند بواسطه خستگی کار در دهن آنها لذیذ است و بمزاجشان گوارا –

و این عمل یقیناً باعث ازدیاد بنیه و قوه بدنی آنها میگردد(۱) —

و چگونه باید خود را فعال نمائیم ترتیب از این قرار است:—

اولاً باید همیشه صبح زود از خواب برخاسته چنانکه شرط است خود را مشغول نمائیم بکردینها بوضعی که هیچ بیکار نمانیم(۲) مگر برای رفع خستگی ۱ و چنین اوقاتی را هم میتوانیم بورزش بدنی و یا بمطالعه کتب مفید صرف داریم و این مطلب را هم باید دانست که هر کار و شغل مفید را باید محترم بداریم و آنهائی را که با تبر و تیشه کار میکنند و یا پشت سر گاو خیش میمایند بایستی چنان محبت نمائیم که نویسندگان را زیرا چنانچه عموم ما ها نویسنده کردیم همه از گرسنگی و معطلی عاجز میکردیم و بهلاکت میرسیم چراکه حیات جسمانی همه از برکت وجود مردمانی است که اغلب کارشان با بیل و کلنگ و تیشه و تبر و امثالهاست — بلی حفظ صنایع و فلاحت است که باعث

---

(۱) گوفته در سفره من گو مباش کوفته را نان تهی کوفته است . س.

(۲) چو مرد باشد در کار بخت اختیار ز خاک تیره نماید به خلق زر عیار فلک بچشم بزرگی کند نگاه در آن که هیچ دم نکند او نظر بخردی کار (ابو الفتح بستی)

کثرت تمول و دوام استقلال هر مملکت حیه گشته و میگردد و نه کرسی نشینی و نویسندگی — مثلاً در مملکت چین زراعت را بحدی ترغیب مینمایند که سالی یکمرتبه شاهنشاه آنجا شخصاً مشغول بکار خیش کردن میگردد — و در آلمان پسران امپراتور را عادت میدهند که هر یک دارای حرفه و صنعتی باشند — پتر کبیر شاهنشاه روسیه در لباس مبدل بممالک خارجه رفته نجاری و آهنگری و حتی بندبافی آموخته بروسیه مراجعت نمود و ملت خود را در کارهای مزبور و غیره ترغیب فرمود

وازاینها گذشته ماها همه میدانیم که این اساس و آسایش زندگانی هر یک از ماها را علاوه بر مساعدات آسمانی هزاران نفوس دیگر متحمل زحماتی هستند — بسیاری از ملزومات روزانه ما را بچه زحمات دیگران فراهم نموده از اقلیمی باقلیمی و از شهری بشهری حمل و نقل میدهند و دست بدست میگردانند تا آنکه بما میرسد (۱) و لهذا وجدان ما اگر داشته باشیم و معنی آن را بدانیم نباید قبول کند که بدون هیچ زحمتی دسترنج

(۱) سالها باید که تا یک مشت پشم از پشت میش — آدمی را جامه گردد یا حماری را رسن (؟)

دیگران را بخود ارزانی داریم – همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری (سعدی)

بالاخره بر ما ها همه واجب است که اشخاص بیکاره و بیفایده را، همان کسانی را که تخریب و تضعیف مملکت و بی آبروئی هموطنان خود را در انظار اجنبیان باعثند، بهر نحو بتوانیم جزء نظام عالم نمائیم و بکاری واداریم (۱) – فی الواقع این کمال بیشرفی و بیحیائی است که کسی بار دوش دیگران گردد خصوصاً باری که علاوه بر سنگینی و زحمت معمولی باعث قهقرائی و واپس ماندگی معنوی و مادی خود و دیگران هم بشود و نیز عین حماقت و ظلم صرف است (هم درباره آنها و هم در مورد خودمان) که ما ها این قبیل نامردمان را بدیوانگی مساعدت نمائیم و بپرورانیم – این وظیفه انسانیت است که ما ها حتی الامکان از این قبیل نفوس ضاره را بوسیله بی اعتنائی تام گم نمائیم (۲)

---

(۱) و یا در صورت عدم موافقت در این امر آنها را نابود نمائیم



(۲) چو مردان ببر رنج و راحت رسان مخنث خورد دسترنج کسان (سعدی)

دیگر آنکه باید دانست که نشر تعصب و خرافات حاضره و الکاک (؟)
از نشر معارف ، ازدیاد فقر و گدائی و تضعیف احکام شرعیه همه بواسطه وجود با
سوجود مردمانی است که از طفولیت به پیشه وری و در مجری عادت نکرده اند —
غالب بلکه اغلب از این قبیل مردمان محض کسب معاش خود دکوچ و
کلفت زیاد مجبور میگردند که تقلبات و خرافات را محرک و مروج گردند —
و نشر و توسعه معارف را مایل نیستند چرا که میدانند هرگاه مردم همه بیدار
گردند بازار آنها بدین گرمی نخواهد ماند — (۱) و فقر اقتصادی را بدین قسم باعثند
که مردمان احمق را (و فقط آنها را) بترک دنیا و بدرویشی وادار میکنند ولذا
بر عده گدایان و مفت خواران مملکت میافزایند و ضعف دولت هم همیشه
بواسطه فقر و فاقه ملت بوده و هست

در خاتمه چنانکه یکی از مجله نویسان هند (۲) میگارد حضرت
زردشت یا زرتشت پیغمبر قدیم ایران در این تبلیغ بنهایت ساعی بوده که ما
همواره با کمال فعالیت زندگانی نمائیم و در این مورد سرمشقی بما داده که

---

(۱) طبیب بمروت خلق را رنجور میخواهد گدا هر طمع فرزند خود را کور میخواهد (؟)

آنرا همیشه در نظر داشته باشیم و از آن منفک نگردیم و آن این است که آستین های خود را تا آرنج ببرید که در کارها چابک باشید و هرگاه چشمتان با آستین های کوتاه خود میافتد بخاطر بیاورید که باید همیشه در کارها فعالیت و تیز دستی نمائید چنانکه تاکنون می بینیم که پارسیان یعنی ایرانیان حقیقی که هنوز بعادات و اطوار ایرانیت باقی هستند جامهٔ آستین کوتاهی میپوشند و همیشه در کار میباشند و گاهی مانند ما ها ایرانیان امروز تنبل نمی نشینند — بلی این مسئله رفته رفته بقدری اهمیت پیدا کرد که آخر الامر جزء احکام مذهبی محسوب گشت و حضرات زردشتیان را عقیدهٔ مذهبی این شد که کار را عبادت عمده پنداشتند و تا حال بهمین عقیده باقی هستند و سبب همین است که آنها هنوز همه فعال و همه متمول میباشند

ولی در این قرن تمدن ما ها بازماندگان همان طایفهٔ

---

(۲) پرافسر شیرازی یکنفر متمدن بالغ العلوم معلم این حقیر نگارنده مجله ..... و معلم مدرسهٔ عالی (کالج) کراچی — این شخص محترم یکی از نویسندگان و مبلغان معروف و بهترین نطاق و اول معلم ما هم مدرسه میباشد که این بنده بعمر خود دیده ام و تالیفات عدیدهٔ مشارالیه بزبان فارسی و هم زبان انگلیسی گواهی بر صدق عرایض بنده میدهد

غیور عالم که نام نیکشان صفحات تاریخ عالم را تزیین نموده عقیدهٔ بهتری اختیار فرموده ایم و میگوییم این دنیا فانی است و نباید دلبستگی بآن پیدا کنیم - یعنی ماها این عقیدهٔ پست را بمیل خود اختیار نکرده ایم بلکه بعضی آقایان مفتخوار بما ها میآموزند که دنیا را ترک گوییم و یا بعبارتی دیگر بما ها میگویند همه هرچه دارید بما ها بدهید و خودتان خوار و ذلیل بمانید تا چشمتان کور شود - و علت همین است که ماها درچنین زمانی در تیه جهالت گرفتاریم و در عین ضعف و حقارت دچاریم

قومی بجدّ و جهد گرفتند وصل دوست   قومی دگر حواله بتقدیر میکنند (خواجه حافظ)

حبّ وطن یا وطن پرستی

یوسف که بمصر پادشاهی میکرد   میگفت گدا بودن کنعان خوشتر (؟)

ایکه خواب آلوده و اپس ماندهٔ از کاروان   جهد کن تا بازیابی همرهان خویش را (سعدی)

ماها ایرانیان بوطن خواهی معروف و براستگوئی ضرب المثل شده بودیم ولی حال می بینیم که خودمان باعث تخریب مملکت خود هستیم و همّ خود را صرف این کار میکنیم - باوجودیکه وطن خواهی هم از ایمان داری است و میدانیم

که هر که وطن خود را نخواهد در ایمان داری او هم اعتمادی نیست هیچ دیده
و شنیده نمیشود که هیچیک از آقایان پیشوایان مذهبی برای ترقی ایران
بذل مرحمتی نموده اقدامات مجدانه بعمل آرند ولی باز میگویند حب الوطن
من الایمان – وطن پرستی تاجی است بر سر مردمان با شرف و تربیت
شده – این ره نه بپای هر گدائی است در دست و زبان ما دعائی است(؟)
ای کسانی که میفرمائید حب الوطن من الایمان معنی دوستی و تعشق
وطنی را طلب نمائید و شرائط دوستی را هم بجای آورید:
البته هر ذی مدرکی میفهمد که این حب وطن را بزرگان
عالم محض اسباب ترقی افراد هر مملکتی و ارتقاء عالم بشریت امر
فرموده اند و مقصودشان این بوده که ماها همه مگر بدین وسیله خود را ترقی
دهیم و از سایرین عقب نمانیم و شرائطی که برای این امر مفروض
رفته است در اینجا مختصراً درج میگردد که انشاءالله تعالی از همت و بمدد
آقایان فوق الذکر بموقع اجراء گذارده شود –

از نوشتن این عبارات ناموزون عمده مقصود ما
این است که عموم نفرات مملکت بقدر وسع جهد نمایند و بهر وسیله



میتوانند مملکت خود را از هر حیث در انظار سایر ممالک ترقی دهند و محترم بدارند زیرا چنانچه غیر از این باشد اهالی آن مملکت در چشم دیگران خوار و بی آبرو خواهند بود و چنین زندگانی را ثمری حاصل نباشد - ما اهالی ایران فعلاً همه در بند خود هستیم و فایدهٔ شخصی را بر فایدهٔ عمومی ترجیح میدهیم. غالباً فقط بخیال اینکه لقمهٔ نانی بهر وسیله که بتوانیم اگر همه بدزدی و تقلب و دروغگوئی باشد بچنگ آورده صرف نمائیم ووقت را تلف سازیم و بیشتر از همین قبیل اشخاص باعث خرابی و بی آبروئی مملکت شده اند - مملکت را ضعیف و خود را بلکه عموم اهالی را بی آبرو نموده اند - هرگاه ما ها همه همت خود را بلند تر نخواهیم و چنانکه شرط است کسب شرف نمائیم زندگانی مثمر ثمر نخواهد بود و الامرگ بنهایت بهتر از این زندگانی است -

من آبروی نخواهم برای نان دادن که پیش طایفهٔ مرگ به که بیماری (سعدی)

ولی حال البته بعضی از ماها نمیدانند اصول ترقی و تعالی هر مملکتی چنانکه باعث ازدیاد آبروی اهالی آن گردد چیست؟ و در اینجا وظیفهٔ ماهاست که هرچه در این خصوص میدانیم بگوئیم :- بمجمل اول اساس ترقی هر مملکتی نشر و تکمیل معارف است که مهمترین شعب آن تربیت



نوان باشد - این مهمترین اصول ترقی است و فقدانش سبب سستی
و بی آبروئی و خونریزی بیجا و فقر اقتصادی و هزاران گونه بدبختی های دیگر
که سرآمد همه تشویق و تحریض مقعواری است گشته - و این مرض مفضمن را
تنها علاج این است که تربیت اجباری را برای پسران و دختران افغانیا
و فقراهرد و معمول داریم چنانکه در ممالک متمدنه عالم ما مانند آلمان و انگلستان
و بعضی ممالک دیگر عمل نموده اند والاّ این قافله ما تا ابدالدهر لنگ خواهد بود.

دوم شرط منقرض نمودن عادت تقلب و دروغگوئی میباشد
اگرچه ابهیم وجود نابودش محض عدم بسط و توسیع معارف است و نشر معارف
ازاین قبیل ترتیبات را یقیناً بخودی خود مرتفع میدارد چنانکه در اروپا در قرون
گذشته از همین عادات ناپسند متداول بود ولی در این قرن تمدن آنجا
عادات رذیله بکلی موقوف گردیده

سوم شرط قطع عبور و مرور در خاک خارجه است مگر برای
تحصیل علم و یا امری دیگر راجع بترقی وطن ولی نه علمی که باعث گمراهی و ذلت
گردد که خود جهل صرف است، بلکه علمی مطابق و ضد جهل که باکتشافاتی مفیده
رهبری نماید- و بدانید اینکه حضرت علی امیرالمومنین ؑ فرموده اطلب العلم



دنو بالصین (یعنی چین)* مقصودش علم ضد جهل بوده والا حضرت البته میدانستند که اهالی چین همه بت پرست بودند چنانکه هنوز هستند و علم دین حقهٔ اسلام در آنجا نبوده و نیست (۲)

چهارم شرط انتظام واقتدار ادارهٔ قشونی و سایر ادارات دولتی است که هم باعث قطع دزدان گردد و هم امور جمهور را بوفق مراد اداره نماید — نواحی ملک از کف بدسگال — بلشکر نگهدار و لشکر بمال (سعدی)

پنجم شرط ترغیب و تحریض صنایع وطنی است اقلاً بقسمی که بممالک خارجه محتاج نباشیم و این تحمل از هرچه تصور نمائیم لازم تر است زیرا باعث کثرت تمول و ثروت مملکت میگردد و شاید همین بهترین راه نجات خواهد بود —

ششم شرط تشکیل دار المساکینی که تمام گدایان و مردمان بیکار را بدانجا جلب نموده هریک را بکاری مشغول نمائیم و بدین وسیله درویشی

---

* درپی تحصیل علم برو اگر همه در چین باشد یا بچین باشد (۲) این مطلب در مقدمهٔ شرح حال شیخ سعدی هم که ترجمهٔ این حقیر است از زبان حضرت فرصة الدوله درج است



و اقسام مختلفه گدائی و تقلب را موقوف نمائیم

هفتم شرط ممانعت از کشت تریاک و استعمال چرس و بنگ و مشروب الکلی و هر قسم دیگر از مسکرات و مکیفات که باعث بروز و ظهور سستی و لاقیدی و ول انگاری میگردد.

باید بدانید که حب وطن را هیچ طایفه مانند اهالی قدیم ایتالی منظور نمیداشتند و این مطلب بین آنها بحدی شیوع داشت که گویند وقتی سربازی در جنگ تیر برداشته میمرد میگفت چنین مرگی که برای ترقی وطن عزیز است از زندگانی بهتر ولی حال چنانکه اسمیلز Smiles یکی از نویسندگان معروف انگلستان میگوید در ایتالی وطن پرستی مبدل گشته بموهومات صرحیانه و تعصبات جاهلانه و تنفرات ظالمانه و لهذا می بینیم اهالی ایتالی در این عصر تمدن از سایر ممالک عالم عقب مانده اند — یکی از اشتباهات مهلکه که بعضی وطن خواهان را متوجه است این که مرسومات و قواعد پست و ضاره ملی را نیز محترم میشمارند — یکی از جراید هند میگوید وطن خواهی امروزه (در هند) مبدل شده بتعریف و توصیف عام فریبانه از عادات

و انکار و کرد‌ها (قومی)، و تکذیب از هرچه غیر قومی است — بنا بتعصب بعضی میگویند عیب نیست اگر فلان رفتار عاقلانه است یا نیست چراکه آن قومی است؟ و مایلند فقط محض اینکه آن قومی و وطنی است همه آنرا تحسین کویند خواه مفید خواه مضر —

البته ما‌ها باید خود را دوست بداریم و قومیت خود را پاینده نمائیم ولی این مطلب لازم نیست ما‌ها را مجبور نماید که اجنبیان را همه دشمن دین و مذهب و بخون خودمان تشنه تصور نمائیم — بلی ممکن است بعضی از ممالک اجنبیه را فقط دشمن استقلال خود بدانیم چنانکه ما‌ها خود در قرون گذشته از فرط وطن خواهی دشمن استقلال همسایگان بودیم و همه را جزء مستملکات خود نمودیم —

در خاتمه اسکاتس Scott که یکی از شعرا و نویسندگان معروف اسکاتلند[1] است میفرماید کسانیکه هیچوقت نمیگویند (این وطن ما است و بخیال ترقی مملکت نیستند)، و نیز اشخاصیکه از ممالک

---

(۱) اسکاتلند در شمال انگلستان و چسبیده بآن است



بعیده بخاک خود مراجعت میکنند و از کثرت ذوق و وجد قلبشان در سینه نمیگنجد شد در واقع میتوان گفت روحشان مرده است، و مردمانیکه متموّلند و صاحب القاب و تجملات ولی وطن خواه نیستند قابل اعتنا نباشند بهتر، زیرا بوئی از شرافت بآنها نرسیده و این قبیل مردمان در زندگانی مرده اند —

تربیت نسوان یا تعلم بنات

زنان مسلمه را از چه منزلت پست است | زن یهود و نصارا چه را ز بر بهشت است
مگر پیمبر ما این بیان همی فرمود ؟ | که علم و تربیت دختران ندارد سود
خدا و جمله رسولان و اولیا بودند | که ضد آنکه حسان را غیبند فرمودند
هر آنکه نهی کند ارتقاء نسوان را | ز بهر فایده خواهد جهول انسان را (؟)

مگر حضرت رسول صلعم نفرمودند طَلَبُ العِلْمِ فَرِیضَةٌ عَلیٰ کُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَة یعنی طلب نمودن یا حاصل کردن علم واجب است بر کلّ مسلمانان خواه مرد و خواه زن . آیا ما خود را مسلمان نمیدانیم و یا این امر را نشنیده ایم — بلی ما خود را مسلمان میدانیم و این امر را هم غالباً شنیده ایم ولی

آنهائیکه تربیت نسوان را مانع گشته اند خللی در عقاید دینیه خود دارند — تعلیم و تادیب اناث از تربیت پسران واجب تر است و در این مورد پال برت Paul Bert که یکی از نویسندگان معروف فرانسه است میگوید: یکی از دو کودک را تربیت نمودن یکنفر را و فقط نفسی را از دریای جهالت و ضلالت نجات دادن است و دختری یا زنی را تربیت کردن یک خانواده را از عالم ذلالت بعالم جلالت و سعادت دعوت نمودن چه که زنی عالمه که محلا از کار و شغلی فوق العاده است البته میتواند که اقلاً یک چند نفر از بستگان نزدیک خود را در حیطهٔ تعلّم و تأدّب در آورد و فرزندان خود را که بطریق اولی

و از این گذشته محقق است که زن با سواد ترتیبات خانه داری را بنهایت بهتر از زنی جاهله و خودرو اداره مینماید — زنان تعلیم نیافته همیشه در خیال لباس و زر و زیور هستند و هر گاه شوهران بی بضاعت نتوانند بنا برضای خاطر آنها عمل نمایند با کثر تحمیات این مسئله باعث بدنامی میگردد و به تهیدستی سر میکشد چنانکه بارها واقع شده و دیده ایم — و از اینهم که بگذریم یک فرق عمده بین انسان و حیوان همین خواندن و نوشتن است و در



تربیت نسوان

صورتیکه این امر را نسبت بزنان و دختران منع نمائیم نسوان را در این مورد با حیوان در یک رشته میکشیم یعنی باعث میگردیم که جنبهٔ حیوانیت طایفهٔ زنان (خواهران و مادران و دختران خودمان) قوی تر از جنبهٔ حیوانیت مردان باشد و این گناه عظیمی است و مسئولیتی بس خطیر و اهم حیثیت را متوجه

و بعلاوه زنان تعلم یافته میتوانند که اطفال خود را در تحت قانون حفظ الصحه که یکی از اصول مهمهٔ زندگانی است بپرورانند و از طفولیت آنها را بتحصیل علم و کمال راغب و مقید سازند که بموقع لزوم با کمال رغبت در تحصیلات علوم و فنون جدیده بکوشند — زنان مؤدبه و درس خوانده میتوانند که اطفال خود را با کمال صحتمندی از خردی بمقام و درجهٔ رشد برسانند و حال آنکه اطفال سایرین غالباً یا در طفولیت بمرگ غیر حتمی میمیرند و یا ناقص الاعضا میمانند زیرا کسانیکه حفظ الصحهٔ خود را مواظبت و رعایت ندانند در مورد حفظ الصحهٔ اطفال نیز عاجز مانند که گفته اند نابینائی نابینای دیگر را رهبری کی تواند

و از اینها همه قطع نظر مردان باسواد و تربیت یافته اگر



از مؤانست و معاشرت و مجالست زنان بی تربیت حلاوتی که شاید و باید حاصل نمایند و بسیار واقع که مجبوراً حربهٔ جهالت را استعمال روا دارند یعنی زنان خود را رها کنند و طلاق گویند

واین مطلب را نیز باید دانست که بعضی گرگان میش آسا که ضرر و خسارت خود را در تربیت نسوان دیده اند البته بهر طریق که بتوانند در ممانعت از ارتقاء عالم نسوان میکوشند و برای پیشرفت خود دروغها میگویند که هیچ آدمیزاد نگفته ـ مثلاً بعضی از طراران هند که مانند آقایان ایرانی همارهٔ تن خود را بدسترنج کسان می پرورانند گویند هر دختری یا زنی که درس بخواند و خط نویس گردد شوهرش بزودی میمیرد، واین مطلب اگرچه کذب محض و محض کذب است ولی متاسفانه بسیاری از جهال هند را وادار نموده که دوشیزگان و بستگان اُناث خود را که شوهر دارند و یا بایستی روزی شوهر اختیار نمایند در قعر چاه جهالت بگذارند وخود زنان ودختران هم بمناسبت آن مهر و محبّت که بین زن و مرد ثابت است این مطلب را بخود می قبولانند یعنی مجبور میشوند که قول آخوندهای خود را پیروی نمایند ـ



ولی در ایران که مردمانش بنهایت بیدارتر و فهمیم‌تر از مردمان هنداند و باینگونه موهومات چندان اعتنا نمیکنند بعضی از آقایان بطریق دیگر پیش آمده ماها را از تربیت نسوان ممانعت میفرمایند مثلا شخص موثقی میگوید در چند ماه قبل یک نفر از آقایان فرمودند در سنهٔ ۱۳۳۸ که به بندر بوشهر رفته بودم رئیس معارف آنجا میگفت مدرسهٔ اناثیهٔ بوشهر سی و چهار دختر داشت و چند روز قبل از این گفتیم همه را امتحان کنند و پس از امتحانات لازمه قابله‌ها اظهار میداشتند که هیچیک از دختران باکره نبودند این شد که مدرسه را بستیم و حال مدرسهٔ بنات نداریم، ولی دیگر آقا نمیدانستند که این شخص موثق در سنهٔ ۱۳۳۸ اتفاقا در بوشهر بوده، و علاوه بر این بوشهر گاهی مدرسهٔ بنات نداشته و ندارد که چنین غائله در آن رخ دهد یا ندهد

ولی ماها حال شبهه را قوی میگیریم و میگوئیم آقا راست گفتند و در بندر بوشهر چنین واقع شده - باز این دال بر این نیست که دختران ماها بی سواد بمانند - هرگاه مدارس اناثیه نواقصی داشته باشند باید بفوریت رفع نمائیم و نه اینکه آنها را

موقوف نمائیم - میتوانیم دختران خود را بمدرسه بفرستیم که معلمات
وکارگران آن از اناثیه باشند؛ و هم میتوان آنها را در خانه اسباب تعلیم و تربیت فراهم نمود
و راجع بانیکه در اول این مقاله مذکور آمده " زنان مسلمه
را از چه منزلت پست است" بدانید که بیشتر زنان ایران را مقصود است
زیرا زنان مصر و زنان مملکت عثمانی (ترکی) هم غیر از عدهٔ محدوده
همه مسلمه میباشند ولی از قرار تحقیق در مملکت مصر عدهٔ زنان تربیت یافته
صدی دو و در قاهره که پایتخت آن است تقریباً صدی یازده نفر است
واخیراً عدهٔ از مخدرات مصر در بازارها لوایح و مقالات ملی تقریر نموده
اند - و زنان طبقهٔ اول در مجامع و مجالس گرد آمده انجمنهای عدیده
تشکیل داده اند و در بازار زنانه آنجا قریب بیست هزار تومان (بپول خودشان)
اعانه برای مدارس مجانی خود که محصلات آنها مسلمان و جبوی هستند
جمع آوری گشته - بالجمله رفته دایرهٔ معارف مصر بجدی توسعه یافته که
مردان جاهل آنجا نیز آرزومندند که دختران و زنان ایشان از
پرتو علم بهره مند گردند --

در خاک عثمانی زنان بقسمی ترقی کرده اند که وکالت

مینمایند و در پارلمان خود نطقهای بلند بر نموده و مینمایند که بعضی از فصحای آنجا نتوانند - اینها همه مسلمه هستند که بنای قومیت و ملیت خود را میخواهند در جامعه تجدید نمایند -

یکی از جرائد عراق عرب نمره ۳۷۲ مورخه بیست و نهم سپتامبر ۱۹۲۲ مینویسد: خالده ادیبه خانم که یکی از زنان معروفه ترکی است و معلمه هم میباشد در جرگ معارف پروران آمده و در این اوان بوزارت معارف دولت انقاره (Angora) رسیده و چنین عملی که زنی را وزارت معارف بدهند یکی از بدعتهای مرغوبه حکومت اسلامیه محسوب آمده - و عکس این خانم هم در روزنامه مزبور دیده شد که بدون حجاب ایستاده و عین آن جریده نزد مؤلف است - و جریده فوق الذکر نیز میگوید: حقیقةً سزاوار است که بواسطه رشادت و بزرگی زنان مشرق زمین اهل آسیا تفاخر داشته باشند بر اهل اروپا - خالده ادیبه خانم بواسطه جرئت و راستی عقیده و محض وطن دوستی مقامی را حائز گشته که در بین قوم خود کمتر کسی بآن مقام عالی رسیده - و مشار الیها در زمان حکومت استبدادی دخالتهای زبانی در امور سیاسی

طبع نموده و نشر قصاید مهیجه اش پس از اعلان مشروطیت عثمانی شهرت قابل توجهی پیدا کرد — در یکی از قصاید خود رجال طبقهٔ چهارم را مخاطب ساخته بود — و بهمین منوال راجع بوضعیت عالم نسوان در مملکت عثمانی مشغول نوشتن خطابه های آتشین میبود و در ضمن مجامع نسوان و رجال را بنهضت دعوت مینمود و در جنگ بالکان نیز خدمات نمایان بروز داد که از حیز تحریر خارج است — و یکی از خدمات مشار الیها این که پنجهزار زن را در خدمت هلال احمر داخل نمود — خلاصه این خانم در سنهٔ ۱۹۰۱ میلادی از مدرسهٔ امریکائی استنبول با درجهٔ عزب العلومی فارغ التحصیل شد و اول زنی است که در عالم بدین مقام عالی رسید

در این موضوع نسیم شمال فرماید: —

وقت نشاط عالم است ای دخترک بیدار شو — روز بلوغ آدم است ای دخترک بیدار شو

آمد بشارت از فلک دختر بود رشک ملک — زین مژده دلها خرم است ای دخترک بیدار شو

اندر اروپا سربسر در علم و تحصیل و هنر — زن افضل است و اقدم است ای دخترک بیدار شو

فرمود فخر کائنات علم از برای مؤمنات — یار و رفیق و همدم است ای دخترک بیدار شو

فرمود فخر المرسلین تحصیل علم و خط و دین — از بهر نسوان الزم است ای دخترک بیدار شو



حفظ الصحه یا سلامتی مزاج

حفظ الصحه یا سلامتی مزاج یکی از مهمترین اساس و مایهٔ زندگانی جسمانی ووجوب آن را دلیل اینکه بدون حفظ الصحه کامل در هیچ کاری چنانکه شاید و باید بسهولت اقدام نمودن نتوانیم و چنانچه جبراً هم ما را بکاری وادار نمایند احتمال قویست که آن کار را بوفق دلخواه انجام نداده‌یم زیرا کسی را که مزاج نا سالم است و بنیه ضعیف همواره دل پژمرده میباشد و این مسلم است که از دل شکسته کاری نیاید و خاطر محزون را اقدامی نشاید

اشخاص ورزش کرده و قوی البنیه کمتر غصه و خیال بخود راه میدهند و در کل امور با قوت قلب و ثبات قدم که منبعث از وجود حفظ الصحه کامل است وارد میگردند و همین قوت قلب اکثر باعث کامیابی ایشان گردد و لهذا بر دلگرمی و خوشوقتی آنها بیفزاید - و چنانچه اتفاقاً در موردی هم وظائف محوله خود را از عهدهٔ انجام دادن بر نیایند با کمال جد و جهد دو باره و سه باره میکوشند و در صدد معالجه بر میایند و تا کامیابی حاصل نمود

دست بر نمیدارند؛ زیرا اینگونه اشخاص که همیشه تندرست هستند در کارها ثبات قدم دارند

ازاین قبیل مردمان بسا واقع که مخاطرات عظیمه و مهلکه را بسهولت میگذرانند و بخیالشان هم خطوری نمیکند — بلی کسانیکه دارای حفظ الصحه کامل اند خیلی بندرت واقع میشود که بمرگ حتمی نمیرند و حال آنکه سایرین بندرت واقع که بمرگ غیرحتمی بار مسافرت نبندند

باری حال که فایدهٔ حفظ الصحه تا اندازهٔ خاطرنشان گشت باید دانست که حفظ الصحهٔ کامل شرایط ذیل را ملتزم است و انجام شرایطی که مذکور میگردد حفظ الصحه را:—

حفظ الصحه را اول شرط برخورداری ورزش بدنی است بترتیباتیکه در تحت عنوان ورزش بدنی و فایدهٔ آن از صفحهٔ ۳۲ شروع شده — دیگر اینکه باید همیشه غذای نظیف و لطیف در موقع معیّنه و بقدر کفایت تناول نمود (۱)

---

(۱) دراین مورد شاعری میفرماید شنیدم که لقمان پسر را ز مهر باندرز فرمود کای خوب چهر
مخور لقمه جز خسروانی خورش که جان یابد از خوش پرورش میاسای جز در دواج پرند
مجو کام جز از بت نوش خند (؟)



یعنی اشخاص قوی البنیه در صورت غالب بودن اشتها باید اقلاً روزی سه مرتبه غذا بخورند زیرا همین قسم که چراغ بی روغن فتیل خودرا میسوزند بهمچنین معدهٔ بی غذا گوشت و چربی بدن را تحلیل میبرد — و نیز همین قسم که روغن زیاده از حدّ معمول باعث طغیان چراغ میشود کثرت طعام هم تولید طغیان و اغتشاش معده و سبب کسالت مزاج میگردد — بلی در هر مورد و در هر کار باعتدال باید رفتار نمود و صلاحیت را در این دیده اند —

و در خصوص استعمال چاهی — البته چاهی بسیار باعث سوء هضم و ازدیاد صفرا گردد و وطن خواهان حقیقی استعمال انرا حرام میدانند چراکه هیچیک از لوازم آن در ایران تهیه نمیشود —

خاک دیوار خویش لیسی به که زیالودهٔ کسان انگشت (سعدی)

و چیزهای دیگر که باعث ازدیاد صفراست چربی و شیرینی آشامیدن آب ملول و استعمال مشروب الکلی، تریاک و هر چیز دیگر که باعث یبوست و خشکی معده گردد، و بهترین دوای رفع صفرا نمک میوه و ترشی و آب برف یا یخ و لیمونات و از این قبیل چیزهاست — و بدانید که این مرضی است مهلک که چون سفیدی چشم از اثر آن (بواسطهٔ حول

نمودن در خون) نمد گردد مرگ نزدیک آید

ودیگر اینکه همه روزه باید صبح زود و بعد از ناهار و شام دهن و دندانهارا باگرد و بروس نرم که لآب دندان را نبرد بشوئیم و پس از صرف غذا در صورت امکان قدری میوه که هم باعث تحلیل غذاست و هم دندانهارا پاک و محکم نگهمیدارد باید صرف گردد —

ودیگر شرط اینکه در هوای گرم باید شیر واطعمه سبک و آبکی و میوه زیاد صرف نمائیم و در هوای سرد شیرینی و گوشت (۱) و چربی و هر غذائی که مقوّی است — ولی این نکته خیلی قابل توجه است که هر غذا و شراب طبخ شده را باید بگذاریم تا درجه حرارتش مطابق درجه حرارت شیر تازه دوشیده شود و آنوقت بخوریم یا بیاشامیم که قبل از آن مضر است و نه فقط دندان را ضایع میکند که باعث سوء هضم و بعضی امراض دیگر هم میگردد —

---

(۱) اگر خوردن آنرا حرام ندانیم چون بسیاری از علمای فرنگ و فیلسوفان معروف گوشت را ترک گفته اند و گویند حیوان کشتن خلاف رضای خداست زیرا حیوان هم مثل خود مان جان دارد و مخلوق خدای ماست —



و راجع بنظافت - البته هر ذیمدرکی میداند که نظافت خوراک و لباس و منزل و رخت خواب و نظافت بدن از مهمات اصول حفظ الصحه است - استعمال هر چیز کثیف باعث انتقال و سرایت مکروب ضاره است و موجب کسالت و بیماری - رختخواب را باید با پارچه نازک و سفیدی ملافه بگیریم یا روکش کنیم و بمجرد کثیف شدن و تغییر رنگ باید این روکش را با صابون بشوئیم

و بدن خود را باید در هوای گرم و کثیف روزی یکمرتبه و در هوای سرد و لطیف هفته دو مرتبه با آب پاک و ملولی مطابق حرارت بدن و با صابون و کیسه که هم ورزش جلدی است و هم پوست مرده بدن را دور میکند شست و شوی دهیم - یکی از فوائد نظافت بدن اینکه انسان گاهی بامراض جلدی از قبیل خارش بدن و غیره مبتلا نمیگردد (۱)

---

(۱) خارش بدن Scabies را یک علت دیگر آشامیدن آب یا خوردن چیز خورده گربه یا سگی است که مبتلا بمرض مخصوص باشد و کف از دهانش بریزد، نیز میگویند در جاهائیکه گاو و یا گوسفند بوده مکروب این مرض موجود است ولذا در چنین جاها توقف نباید کرد



ونیز هوای لطیف و منزل نظیف غیر مرطوب از جملهٔ اصول مهمهٔ
حفظ الصحه است — منزل مرطوب تولید پشه مالاریا مینماید و مرض استخوان درد
را باعث میگردد — وهوای کثیف را مضرات چندان است که قلم از شرح آن
عاجز است | هر یک نفر انسان بایست اقلاً چهار ذرع و نیم مربع هوای لطیف
را بخود اختصاص دهد یعنی در محلی که وسعت آن کمتر از چهار ذرع و نیم مربع است
ننشیند و نخوابد و چنانچه دو نفر شدند وسعت هوای لطیف دو مقابل لازم است
و سه نفر سه مقابل و همچنین —

و در موقع خواب همیشه باید اقلاً یکی دو درب او طاق خواب را
باز بگذاریم و چیزی بروی دهن و دماغ نکشیم مگر در صورت لزوم یک پارچهٔ
مشبکی | والا هوای پاک و لطیف تنفس نمائیم

دو نفر در یک رختخواب بسر بردن نیز سبب تنفس هوای
کثیف گردد خصوصاً اگر سر را بزیر روپوش ببرند و هوای کثیف بزرگترین دشمن
حفظ الصحه و صدمه درستی است

ومطلب دیگر اینکه منزل شب باید دور از باغ و درخت و انبوه
بیشه و دور از چمن زار باشد زیرا در شب هنگام نبات جاذب هوای لطیف



ومخرج هوای کثیف است؛ ولی بعکس در روز درخت وبته وسبزی آلات هوای کثیف را بخود جذب میکنند وهوای لطیف خارج مینماید ولهذا روز درباغ وبستان بسر بردن بنهایت مفید است بحدی که در شب مضر

باری چنانچه هوای لطیف تنفس ننمائیم خون ما ها تصفیه نمیشود واین کثافت خون ازقراریکه گفته شد تولید بسی امراض مهلکه مینماید

خلاصه اصول وترتیبات ملتزمه حفظ الصحه بسیار مفصل است ودراینجا فقط مختصری ازان ذیلاً خاطرنشان میگردد:

هرگاه بخواهیم حفظ الصحه کاملی داشته باشیم باید (۱) منزل واثاثیه وتجملاتی تقریباً مکمل وبوفق مراد فراهم نمائیم (۲) منافع روحانی وجسمانی ازهرقبیل نیز لازمه حفظ الصحه است؛ ولی معتدلانه ونه خارج ازاعتدال (۳) عیال موافق چنانکه شرط است ودرهمین کتاب مسطور آمده باعث خوشوقتی وتوازن قوای انسانی وحیوانی است (۴) تفرج وگشت بنظاره لطائف وظرائف طبیعت وسیر باغ وراغ عموماً مفید است ولی نه بقسمی که لطمه بشغل انسان برساند (۵) خواب واستراحت درساعات معینه ومکفیانه چنانکه اطباء جدید معین نموده‌اند

نیز اهمیتش قابل توجه است (۶) رشیتی عالم و با کمال که انسان را باعث
ترقی معنویات گردد و صاحب اخلاق حمیده نماید از همه چیز واجب تر

ز خود بهتری جوی و فرصت شمار   که با چون خودی گم کنی روزگار (س).

مقالهٔ ورزش بدنی را ملاحظه فرمائید

تکبر و بدی آن

مقصود از تکبر و غرور خودخواهی و خودبینی بیجا و بیحد است که از قدیم الایام همیشه
مذموم بوده و هست و از بی ادبی انسان تصور گشته — در محفلی که خورشید
اندر شمار ذره است   خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد (حافظ) - خود
رائی و خودفروشی انسان را از هر گونه ترقی باز میدارد زیرا مردمان
مترفع و متکبر عیب خود را ملتفت نمیشوند که در اصلاح آن بکوشند و هر انچه
ندانند از سایرین نمیپرسند و مستنفر میگردند و اگر اتفاقاً دیگری محض نیک
اندیشی و از راه خیرخواهی با آنها گوش زد کند محتمل است از او مکدر شوند —
طبیعت مردمان خودپسند غالباً باعث میشود که تقریباً
عموم دوستان و خویشاوندان از آنها متنفر گردند تا چه رسد بیگانگان و



اجنبیان – چون اشخاصیکه کبر و غرور را عادت ثانوی خود قرار میدهند توضیحاً میرسانند که از سایرین من حیث المجموع برتری داریم و حال آنکه هرگاه تصور آنها با حقیقت هم باشد و آنها بر دیگران برتری و مزیت داشته باشند تفضیل و ترفیع آنها خود بگوید و هیچ لزومی پیدا نکند که ایشان شخصاً بسایرین بفهمانند که ایشان در بعضی و یا در کل موارد از دیگران و یا از جمعی بهتر هستند – و هرگاه حدس آنها درباره خود مغشوش و قلب باشد مثل این است که بدون جهة و سبب دیگران را دشنام بدهند و یا افترای عظیمی نسبت با آنها اظهار دارند

غرور و تکبّر از کم خردی و بزرگترین برهان بیعقلی است

بدلیل اینکه در هر جای عالم همیشه مشاهده میگردد که غالباً اطفال و جوانان خردسال را کبر و غرور بیش از مردمان سالخورده و مجرب میباشد – و دیگر مذمت تکبّر و خودبینی اینکه مردمان متکبّر همواره منفور عموم میباشند و گاهی نمیشود که اقلاً یکی دو نفر در صدد تخریب و تضعیف آنها نباشند – و نیز محقق است که تکبّر و خودنمائی یک قسمت عمده از مردم آزادی و دشمن تراشی را متضمن است



و تاریخ زندگانی بزرگان عالم بما مینماید که تقریباً همگی همواره

نسبت بدیگران فروتنی مینمودند — ازجمله سقراط بزرگترین فیلسوف و یگانه دانشمند قدیم فرنگ (یونانی) که سیصد و نود و نه سال قبل از تاریخ میلادی وفات کرد در اواخر عمر میگفت این تحصیلات و علوم من تنها یکچیز بمن آموخته و آن این است که من هنوز هیچ نفهمیده ام، و حال آنکه اول شخص خردمند و نمره اول عالم عصر خود میبود — و همچنین نیوتن بزرگترین فیلسوف انگلستان خود را در جرگ اطفال درآورده در کنار دریا صدف برمیداشت و میخواست مانند بچه ها بازی کردن مشغول گردد، در صورتیکه دریاهای علم و دانش در پیش چشمش موج زنان بود —

امّا این مسئله را هم باید ملتفت باشیم که در مقابل مردمان متفرعن و عجب فروش افتادگی و نرمی نامناسب است چو با سفله گوئی بلطف و خوشی فزون گرددش کبر و گردنکشی (س) و در مورد زیردستان و تابعین نیز فروتنی و اظهار فرومایگی و تواضع فوق العاده اغلب باعث خیره سری و نافرمانبرداری آنها میگردد خصوصاً اگر غیر متمدن باشند، بویژه بزرگان و حکام را که چنانچه شکسته نفسی نمایند دیگر کسی بفرمان ایشان گردن ننهد و احکام آنها را متابعت ننماید — جزئی تفرعن



باجاه و مناسب را منع نکرده اند و از خودخواهی نگفته بلکه حفظ مقام شمرده اند – فروتنی فوق العاده هم معمولاً انسان را دل مرده و محزون مینماید و محتمل است تا اندازهٔ از ترقیات جسمانی باز دارد چه که شکسته نفسی غیر معتاد همیشه موجب ضعف و دلفکاری بوده و هست ولی از آنطرف نه فقط در این مورد که در کل امور میانه روی همواره سبب ترقی معنوی و مادی است و باعث بهره وری

درخاتمه بدانید کلیهٔ مقصود این است که همیشه در صورت امکان ما ها همه باید بقسمی در انظار عموم جلوه نمائیم که گاهی بواسطه غرورمان دیگران دل آزرده نگردند و همچنین نباید بحدی شکسته نفسی نمائیم که هر بیشعوری بر خود چیره سازیم و خود بتدریج از ارتقاء باز مانیم

نه کوتاه دستی و بیچارگی نه زجر و تطاول بیکبارگی (س)

عالم درویشی و معنی آن

عالم درویشی عالمی است بنهایت پسندیده و مرغوب و مقصود از درویشی



گدائی بوده ونیست — واین توهین استغنا کی است که جمعی گداصفتان و بی آبرویان بعالم درویشی وارد میسازند — رفتار و کردار این بیکرداران پرسه زنان غالباً بلکه تماماً خلاف حقیقت وخلاف انسانیت وبا عالم درویشی چنانکه بعضی اشخاص از قبیل شیخ سعدی علیه الرحمه و شمس تبریزی و مولوی رومی وخواجه حافظ وغیرهم داشته اند قطعاً منافی بوده وهست — مراد از درویشی همانا بلندهمتی وکمال بی ترسی وآزادمنشی بوده

بلی این بدیهی است که شیخ سعدی درویش بوده وتا کنون نامش بدرویشی در افواه عموم است، ولی میدانید چگونه زندگانی میکرده؟ حالی شاید بعضی بیخردان گمان میکنند که شیخ بزرگوار هم مانند یکی از این گدایان که خود را درویش مینامند در کوچه وبرزن گدائی میکرده — ولی هر کس که شرح حال ویا کلیات آن بزرگوار را مطالعه فرموده میداند که چنین نبوده و شیخ از گدا صفتی اغلب تکذیب واز بلندطبعی ورنجبری غالباً تعریف وتوصیف نموده — در شرح حال وی که تألیف چند تن از فلاسفهٔ اروپا وامریکا وترجمه نگارندهٔ این سطور است توضیحاً مسطور آمده که دریک مورد شاهنشاه ایران

صاحبدیوان علاءالدین سلطان پنجاه هزار اشرفی برای وی فرستاد



واو قبول نکرد و بعد هم که بقبول آن سلطان مذکور اصرار نمود بالمضاعفه شیخ قبول فرمود این مبلغ هنگفت را در بنای مسافرخانهٔ که در حوالی شیراز برپا کرد بمصرف رسانید و یک دینار آن را برای مصرف شخصی ذخیره ننهاد — این پنجاه هزار (٥٠،٠٠٠) اشرفی از قراریکه مؤلفان مزبور می نویسند بالغ بر بیست و چهار هزار (٢٤٠٠٠) پوند امروز بوده ولی در چشم شیخ علیه الرحمه بقدر بیست و چهار شاهی جلوه ننمود — و در موردی دیگر شخصاً بشاهنشاه فرموده بود: شهی که پاس رعیت نگاه میدارد

حلال باد خراجش که مزد چوپانی است　　دگر نه راعی خلقست زهر مارش باد

که آنچه میخورد از جزیهٔ مسلمانی است

و از قراریکه نوشته اند سلطان گریه میکند و میگوید من راعی هستم یا نیستم و شیخ در جواب میگوید اگر هستی سطر اول از آن تو و اگر نیستی سطر دوم — بلی این است عالم درویشی و بی طمعی و نه گدائی کردن و بکنجی نشستن و گرسنگی خوردن

اما حال البته بعضی از مطالعه فرمایان ما مایلند ملتفت گردند که در این صورت پس مخارج یومیهٔ شیخ از چه ممر میرسیده — در جواب میگوئیم چنانکه در شرح حال وی مرقوم است پس از مرگ پدر که در دربار اتابکان



شیراز یعنی سلاطین آن زمان یکی از اعیان و امیران بوده شیخ ببغداد رفته و در نظامیهٔ آنجا که در آن عصر بهترین دار الفنون مشرق زمین میبود مشغول تحصیل گشت و در ضمن تعلیم هم میداد و حق التعلیم میگرفت — و از آنجا که فارغ التحصیل شد شروع نمود بسیر و سیاحت و در اثناء مسافرت هر قسم کار که پیش میآمد رها نمیکرد تا اینکه وقتی سقائی هم فرمود که در همین قضیه شاعری فرموده   برای انکه خوردنان ز دسترنج خودش   براه بادیه بوده است مدتی سقا(۱) و پس از مسافرت طولانی خود در همین تکیه که حال جسدش در آن مدفون است معلمی میکرده یعنی علماء و بزرگان و شاهزادگان را تعلیم و تدریس میفرموده و این شغل بدون اجرت نبوده ولی اجرتی بقدر ضرورت — تا انکه پس از صد و پانزده سال عمر در ششصد و نود و یک هجری در شیراز از این عالم جسمانی را وداع نموده بملک باقی رهسپار گشت

پس او که اول درویش حقیقی عالم بود کی گدائی کرد

---

(۱) شعلهٔ سعدی صفحهٔ (۱۴) تالیف ادیب کامل شاعر و ناثر فاضل ... آقای شعاع الملک شیرازی

که این دراویش از و یا امثال او تقلید نمایند؟ معلوم نیست که گفته این طایفه که خود را با بزرگواری مانند شیخ هم مسلک میدانند باید از قوای خدا داد خود تمتعی بردارند و فایدهٔ بعالم انسانیت نرسانند - چه باعث گشته که این بدبختان این بار ننگ را متحمل گشته و میگردند کسی نمیداند - وجه چیست که دیگران زحمات فوق الطاقه دوره زمان را نجود هموار میدارند و با وجود تعطیل امور و گذارشات معاش خود و بستگان یا متعلقان دسترنج خود را با آقایان مفتخور که بغلط خود را درویش میدانند و میخوانند میدهند تاکنون معلوم نیست - مشتی ببیرو پا تن پروری با اشعار خود نموده بدون هیچ استحقاق نتیجهٔ زحمات دیگران را جبراً و قهراً میگیرند و بخود ارزانی میدارند و باز خود را درویش مینامند و حال آنکه درویش حقیقی ما فرمود چو مردان ببر رنج و راحت رسان مخنث خورد دسترنج کسان

و چنانکه حضرت عزت الدوله در مقالات علمی خود میفرمایند نمیدانیم علت چیست که این مردمان خود را جزء نظام عالم قرار نمیدهند؟ گویا اینها خود را نوع بشر نمیدانند و یا در کل قوی خود را با سایرین شریک نمیشمارند آیا این باعث حیرت نیست که این قبیل دراویش در روز روشن با

بکمال جرئت برای لقمهٔ نان دست خود را پیش این و آن دراز میکنند ؟ هیچ مرضی بدتر از اینگونه زندگانی هست ؟ گر شیخ و مرشد درادویش ایران نفرموده من آبروی نخواهم برای نان دادن که پیش طایفهٔ مرگ به که بیماری + ؟

باری مطالب فوق که دانسته شد باید فهمید که یکی از خصائل درویش صفتی این است که انسان از وقایع بشارت بخش واز کیفیات یاس آور تغییر حالی حاصل ننماید و گاهی بهیچوجه مغموم نگردد چنانکه شیخ درمورد ی میفرماید: نگر دستگیری کنی خرمم غم و خرمی پیش درویش نیست — و دیگر خصلت پسندیده که درویشان حق را متوجه میباشد این که در کل امور بی آلایش هستند و سادگی را اختیار مینمایند و باکمال صداقت و درستی همیشه وجود شان بحال دیگران مفید و خواص بخش میباشد — در این موضوع نیز شیخ میفرماید هر کس صفتی دارد و نامی و نشانی تو ترک صفت کن که به از این صفتی نیست سنگی و گیاهی که در او خاصیتی هست به ز آدمی دان که در او منفعتی نیست

و دیگر خو و عادت درویشان و فضیلت ایشان



بر دیگران اینکه هرگز بکسی و بچیزی چنان دلبستگی پیدا نمیکنند که بدون او بسر بردن دشوار گردد و حتی الامکان دل آزاده را بدون لزوم در رنج و محن نمیاندازند - مختصر شرایط درویشی حقیقی مفصل است ولی ما در اینجا بمختصری از دستورات شیخ بزرگوار چنانکه ذیلاً مذکور میگردد قناعت کرده این مقاله را خاتمه میدهیم :—

در بلند طبعی فرموده

شرط کرم آنست که با درد بسازی — سعدی و نجوئی ز در خلق دوائی

ما دل ز مراعات جهان بر کندیم — صد نعمت را بمنتی نپسندیم

سرکه از دسترنج خویش و تره — بهتر از نان ده خدا و بره

همای بر همه مرغان از آن شرف دارد — که استخوان خورد و جانور نیازارد

گفتمت نان به نیستی مردن — به که حاجت بدیگری بردن

حقا که با عقوبت دوزخ برابر است — رفتن بپای مردی همسایه در بهشت

ترک احسان خواجه اولیتر — کاحتمال جفای بوابان

بتمنای گوشت مردن به — که تقاضای زشت قصابان

هرکه نان از عمل خویش خورد — منت از حاتم طائی نبرد



نه امید از دوستان دارم نه بیم از دشمنان   تا قلندروار شد در کوی عشق آیین من

مدیح شیوهٔ درویش نیست تا گویم   مثال بحر محیطی و ابر آذاری

آز بگذار و پادشاهی کن   گردن بی طمع بلند بود

روی طمع از خلق بپیچ ار مردی   تسبیح هزار دانه بر دست مپیچ

کهن خرقهٔ خویش آراستن   به از جامهٔ عاریت خواستن

بخور تا توانی ز بازوی خویش   که سعیت بود در ترازوی خویش

چرا پیش خسرو بخواهش روی   چو یکسو نهادی طمع خسروی

جوینی که از زور بازو خورم   به از میده بر خوان اهل کرم

گرت روزی نیاید تا بمیری   به از نان خوردن از دست لئیمان

تشنه بر خاک گرم مردن به   کاب سقای بیصفا خوردن

در لباس ظاهر فرماید

در عمل کوش و هرچه خواهی پوش   تاج بر سر نه و علم بر دوش

ترک هواست وادی دریای معرفت   عارف بذات شو نه بدلق قلندری

اگر ز مغز حقیقت بپوست خورسندی   تو نیز جامهٔ ازرق بپوش و سر متراش

دلقت بچه کار آید و تسبیح و مرقع   خود را ز عملهای نکوهیده بری دار



حاجت بکلاه ترکی داشتنت نیست — درویش صفت باش و کلاه تتری دار

مرد اهل طریقت بلباس ظاهر نیست — کمر بخدمت صوفی ببند و سلطان باش

خانه آبادان درون باید نه بیرون پرنگار — مرد عارف اندرون را گو برون ویرانه باش

در چشمت ار حقیر بود صورت فقیر — کوته نظر مباش که در سنگ گوهر است

در ثبات قدم و فعالیت یا ترک تن آسائی

تکلف بر مرد درویش نیست — وصیت همین یک سخن بیش نیست

رنجها بردیم و آسایش نبود اندر جهان — ترک آسایش گرفتیم این زمان آسوده‌ایم

نه هر که زمانه کار او در بندد — فریاد و جزع بر آسمان پیوندد

بسیار کس آنکه اندرونش چون رعد — مینالد و چون برق لبش میخندد

در آدمیت و وجوب صداقت و مردانگی :-

گر عاقل و هشیاری و ز دل خبری داری — در آدمیت کوشی ورنه کم از انعامی

صاحب کمال را چه غم از نقص مال و جاه — چون ماه پیکری که براو سرخ و زرد نیست

مردی که هیچ جامه ندارد باتفاق — بهتر که جامهٔ که درو هیچ مرد نیست

تو راست باش و مدار ای برادر از کس باک — زنند جامهٔ ناپاک گازران بر سنگ

براه راست توانی رسید در مقصود — تو راست باش که هر دولتی که هست تراست

هر بد که بخود نمی پسندی | با کس مکن ای برادر من

آئین برادری و شرط یاری | آن نیست که عیب من هنر پنداری
آنست که گر خلاف شایسته رود | از غایت دوستیم دشمن داری

مگوی و منه تا توانی قدم | از اندازه بیرون وز اندازه کم

تا دل پادشه بدست آری | حیف باشد که حق بیازاری

در رنجبری، فضیلت دنیاداری، و مذمت گدائی

برو شیر درنده باش ای دغل | نه افتاده باش همچو روباه شل
چو شیران کرا گردن فربه است | گر افتد چو روبه سگ از وی به است
چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر | چو روبه چو باشی بوامانده سیر
اگر نفع کس در نهاد تو نیست | چنین جوهر و سنگ خارا یکی است
غلط گفتم ای یار شایسته خوی | که نفع است در آهن و سنگ و روی
چنین آدمی مرده به ننگ را | که بروی فضیلت بود سنگ را
چو انسان نداند بجز خورد و خواب | کدامش فضیلت بود بر دواب
گر انصاف پرسی بد اختر کسی است | که در راحتش رنج دیگر کسی است

مسکین خر اگرچه بی تمیز است | چون بار برد همی عزیز است



هیچش بدست نیست که هیچش بدست نیست — زر در میان مقابلهٔ روح در تن است

تدبیر درست از دل خوش باید جست — سرمایهٔ عافیت کفاف است نخست

خداوند نعمت بحق مشتغل — پراگنده روزی پراگنده دل

ز دست تهی بر نیاید امید — بزر بر کنی چشم دیو سپید

میان تهی و فراوان سخن چو طنبوری — چو سایه هیچکس است آدمی که هیچش نیست

با گرسنگی قوت پرهیز نماند — افلاس عنان از کف تقوی بستاند

ندهند آنچه قیمتش ندهی — نشود کاسه پر ز دیگ تهی

شکم پر ز هر مارش باد و گژدم — که راحت خواهد اندر رنج مردم

در مذمت درویشان کوچه گرد و گدا:

پیش درویشان بود خونت مباح — گر نباشد در میان مالت سبیل

یا مرو با یار ازرق پیرهن — یا بکش بر خانمان انگشت نیل

پسر کو میان قلندر نشست — پدر گو ز خیرش فروشوی دست

زهی جو فروشان گندم نمای — جهان گرد و شبکوک و خرمن گدای

راجع بصدقه و خیرات که بکه باید ارزانی داشت

خیریکه برآیدت بتو نفسی از دست — در حق کسی کن که در او خیری هست



و این بیت چنین میرساند که باشخاص بیکاره و بیفایده یعنی باین گدایان که خود را درویش مینامند نباید چیزی داد زیرا ایشان وجودشان کاملاً باعث زحمت و دشواری برای دیگران بوده و هست وخیری در آنها نبوده و نیست

حیات اثیر جلد اوّل در پنجم برج عقرب ۱۳۰۲ باتمام رسید و
در مطبع محمدی شیراز چاپ شد



